

تا زمانی که زن آزاد نشود، مرد نیز از این وضعیت رهایی نخواهد یافت



آزادی زنان، از طریق ارتقای توان رویارویی با فرهنگ گسترش یافته‌ی کنونی و پیشبرد انتقادی شدید از سنت موجود امکان‌پذیر می‌گردد. این نیز امری بسیار دشوار است. بر این واقفم که کاری بس دشوار می‌باشد. روابط موجود، به میزان زیادی بر مبنای تجاوز می‌باشد. تجاوزهای جسمی و فیزیکی علیه زن صورت می‌گیرد. مرد در فرهنگ موجود با هوا و هوس خویش زن را همچون ابزار می‌پندارد که می‌تواند او را مورد تجاوز قرار دهد. در شرایط موجود گسست و رهایی مرد از این نحوه‌ی نگرش بسیار دشوار می‌نماید. تا زمانی که زن آزاد نشود، مرد نیز از این وضعیت رهایی نخواهد یافت. رابطه‌ی زن و مرد بیولوژیک نیست. رابطه‌ی کاملاً سیاسی و قدرت‌محور می‌باشد. مهم‌ترین معضل جامعه، آزاد شدن زنان از بردگی است. به نظر من بردگی موجود زنان، وسیع‌ترین و ژرف‌ترین بردگی در جامعه است.

خواست خلق‌های ایران

تجاوز گروهی در ایران؛ جنگ رسانه‌ای و الگوسیزی در کوردستان

دولت در تبعید یا دموکراسی در خانه؟

کنفرانس اخیری که برای بحث بر سر شاکله‌بندی سیاسی نظام آینده‌ی ایران، در فرانسه برگزار گردید با حضور مهره‌های نفوذی به موضوعی جنجالی مبدل شد. این افراد نفوذی به کنفرانس سمت و سو بخشیده و آنچنان خویش را قبولانده بودند که موفق به پیشبرد سیاست‌های نظام ایران در این کنفرانس شدند. این مسئله نیز نشان از «بر هر دری زدن» برای رسیدن به مقام و منصب می‌باشد. آنان اراده‌ی خلق‌ها را مبنای قرار نمی‌دهند لذا به هر فرد و گروهی که دم از مخالفت با ایران بزند اعتماد می‌کنند... ۶

در این اواخر اقدام به تجاوز گروهی و جنگ روانی علیه زنان جامعه در رأس برنامه‌های وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران قرار گرفته است. وقوع این تجاوزهای گروهی به زنان، که در بسیاری از مناطق ایران رخ داد امری برنامه‌ریزی شده است. انفعال چهره‌های شاخص جنبش اعتراضی اخیر ایران، سکوت‌گزینی آن‌ها و تجویز نسخه‌ی «خالی کردن خیابان‌ها از مبارزه و اعتراض» برای مردم، باعث گردیده که جامعه تا حدود زیادی در برابر تهاجمات رژیم واپس بنشیند... ۴

آلترناتیو

رسانه‌ی آزاد خلق

یکشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۰ / ۳ جولای ۲۰۱۱

alternative.qendil@gmail.com ۱۱ اجتماعی شماره‌ی ۱۱

مرکز مطبوعات حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)

پژواک سردبیر



تصویر دوم: مبارزه

دو تصویر، دو زندگی، یک نسل



تصویر اول: گم‌ریز

چه درد بزرگی است فروپاشی تاروپودهای اخلاقی یک جامعه از سوی نظامی که مصداق به تمام معنای نفاق، هزاررویی، دروغ و ... تحت نقاب شیعه است. شیعه‌ای که در آن ام‌بیهات فاطمه الگوست، الگوی شدن و ساختن خویش، شیعه‌ای که علی و حسین را دارد؛ شیعه‌ای که در آن سرگذشت کربلا، به تنهایی مانیفست آزادی، عزت و کرامت انسان در برابر بردگی، ذلت و کراهت است. و دروغا که امروز تحت لوای همین شیعه که خونش را مکیده‌اند و جز پوسته‌ای چیزی از آن برجای نگذاشته‌اند، به هستی و کرامت جامعه یعنی زنان آن، تجاوز فرهنگی، اجتماعی و جسمانی صورت می‌گیرد و کسی دم بر نمی‌آورد. بی‌اخلاق‌ترین و منحط‌ترین قشر دست‌پرورده‌ی نظام ولایی یعنی بسیجیان را در ازای تکه‌استخوانی به‌سان سگانی هار و از خود بی‌خود گشته به جان مردم می‌اندازند و کسی دم بر نمی‌آورد؛ به فرزندان این مرزوبوم در زندان‌ها تجاوز می‌شود کسی دم بر نمی‌آورد. اما درد بزرگ‌تر و فرساینده‌تر درد روشنفکران و گویا آگاهان این جامعه است. اینان فراموش کرده‌اند که روشنفکر بودن زبان به کام دوختن نیست، نالیدن نیست، سکوت نیست و یا اینکه در آن سوی مرزها نشستن و به‌دور از واقعیت و حقیقت این جامعه مامای حرف و سخن بودن و جهت‌دهی به مردم، هیچ کدام از اینها نیست. روشنفکر بودن نیازمند تعهد، مسئولیت اجتماعی، درک و حس کردن درد جامعه و مبارزه‌ی انقلابی در این راه است، روشنفکر بودن فریاد برآوردن و قیام است نه چیز دیگری. از سویی عده‌ای نیز در آن سوی مرزها تحت نام اپوزیسیون خارج از کشور (از لیبرال‌ها گرفته تا سلطنت‌طلبان و برخی چهره‌های سیاسی کورد که نماینده‌ی منافع قشری خویش‌اند نه اقشار جامعه) در انتظاری بس فرساینده و در شیدای سریر قدرت نشسته‌اند و نگران آنند تا شاید روز آرماگدون فرارسد و ناجی (امریکا) نیروهای شر (در راس آن ایران) را از زمین ریشه‌کن کند و آنان نیز به گونه‌ای اپورتونیستی زمام امور را در دست گیرند. برای اینان آزادی و دموکراسی حتی یک ذره هم ارزش ندارد و تنها هم و غمشان نوشیدن جرعه‌ای از شراب سرمست‌کننده‌ی قدرت است و بس!

سیاستی که محکوم به شکست است

اداره‌ی اطلاعات با همکاری قوه‌ی قضاییه و سازمان زندان‌های ایران، زندانیان سیاسی را پس از اتمام دوره‌ی محکومیت‌شان به بازداشت‌گاه‌های خود انتقال می‌دهد. پس از آنکه شاهد مقاومت بی‌نظیر زندانیان سیاسی به‌ویژه زندانیان کورد در زندان‌های رژیم بودیم، اکنون آنان به هر ترفند غیرحقوقی و نالسانی‌ای جهت ممانعت از گسترش موج مقاومت زندانیان، دست می‌یازند. خبرها حاکی از آن است که زندانی سیاسی کورد و اهل شمال کوردستان به نام «فرزایی یامان» بیش از ۱۵ روز است که دوران محکومیت وی پایان یافته، اما به جای آزادی از زندان روانه‌ی اداره‌ی اطلاعات شده است. این کار در راستای ایجاد ترس و برای به تسلیمیت در آوردن زندانیان کورد و شکستن «فرهنگ مقاومت» شکل گرفته در سال‌های اخیر در زندان‌ها صورت می‌گیرد. این افراد را پس از انتقال به اطلاعات تحت شکنجه و بازجویی قرار می‌دهند. می‌خواهند بدین‌گونه زندانیان سیاسی را بهراسانند و به آنها بگویند که رهایی از زندان وجود ندارد و تنها در صورت همکاری با ما و دست برداشتن از مواضع‌تان، زندان شما خاتمه خواهد یافت. جان زندانی یادشده در خطر قرار گرفته و احتمال اینکه زیر شکنجه جان خود را از دست بدهد فراوان است. نمونه‌های متعددی از این وقایع را در چند سال اخیر در زندان‌های کوردستان شاهد بوده‌ایم. البته زندانی‌ای که پایبند به خط مشی مبارزه‌ی خویش باشد تا نهایت به مقاومت خواهد پرداخت. مبارزه برای او یک اصل است؛ حال چه در زندان باشد و چه خارج از آن. به همین دلیل با این تهدیدها از مبارزه‌ی آزادی‌خواهی خویش دست برنخواهد داشت و این سیاست رژیم در زندان همچون دیگر اقدامات آن محکوم به شکست است.

تحلیل کوتاه

کسانی که کم تا بیش با تاریخ صدساله‌ی اخیر خاورمیانه آشنایی دارند می‌دانند که این منطقه همواره به اشکال گوناگون مورد مداخله‌ی نیروهای مختلف قرار گرفته است. از ترسیم مرزها تا جنگ‌های قهرآمیزی که تا به امروز ادامه دارند همگی به اثبات رسانیده‌اند این منطقه ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که بدون مدنظر قرار دادن آنها نمی‌توان چندان کاری را از پیش برد. آمریکا با درک این امر که با نیروی جبری و نظامی قضا نخواهد توانست به اهدافش برسد، امروز درصدد کار بست نیروی نرم یا همان اسلام میانه‌روی آمریکایی در قالب AKP برآمده است. پروژه‌ای که به نظر می‌رسد تا حدودی هم در فریب اذهان عمومی موفق عمل کرده است. بدیهی است امروزه ترکیه به مرکز ایجاد تغییر و تحولات در منطقه و حتی مداخلات در آن مبدل شده است. از این نظر می‌توان مدل AKP‌ای یا ترکیه‌ای را میکرومدل مطلوب آمریکا دانست که در صدد بسط و اشاعه‌ی آن در سراسر خاورمیانه است. سیاست‌هایی که از جانب مسئولین این حزب اجرا می‌گردند تابع هیچ‌گونه اصل و پرنسیپی نبوده و نیل به هدف (که همسوی با اهداف آمریکاست) همواره کار بست ابزار از سوی ایشان را توجیه می‌کند. از این نظر، این سیاست‌ها فوق‌العاده نتیجه‌گرا هستند. برای نمونه می‌توان به آخرین تحولات خاورمیانه و جایگاه ترکیه در این تحولات نظری انداخت. ترکیه‌ای که لیبی را کشوری دوست و متفق استراتژیک اعلام می‌کرد، یک شبه آن را به نیروهای ناتو فروخت. ترکیه‌ای که خانواده‌ی اسد‌ها را از بهترین دوستان خویش به شمار می‌آورد، هم‌اکنون به مرکزی برای طرح‌ریزی و ایجاد نظام مطلوب آمریکا در این کشور مبدل شده است. آنچه که بدیهی به نظر می‌رسد بعد از همه‌ی این کشورها نوبت به ایران هم فرا خواهد رسید و اگر مداخله‌ای در ایران صورت گیرد (از هر نوعی که باشد) ترکیه پیش‌قراول خواهد بود (کما اینکه استقرار سپر موشکی ناتو، مداخله در احزاب لبنانی و عراقی و حمایت از سبزه‌های سکولار در همین راستاست). البته در این بین نباید نکته‌ی اساسی را فراموش کرد و آن اینکه قبل از هر چیز شیره‌ی ایران را خواهد مکید، تا جایی که توان دارد از آن باج‌گیری و امتیازگیری نموده بعد آن را در طبق اخلاص خواهد نهاد و دودستی به آمریکا تقدیم خواهد کرد. برای نمونه AKP جهت سرکوب خلق کورد و جنبش آزادی‌خواهی‌اش همواره ایران را همچون چماقی به کار برده است. همین چند روز پیش بود که این دو کشور عملیات مشترکی را البته با پیشنهاد ترکیه در مناطق شهیدان (از توابع اورمیه) و شمرینان (در شمال کوردستان) ترتیب دادند و طی آن یک گریلای HRK به شهادت رسید. بدون شک ایران یا باید با ایجاد روابط دموکراتیک، خلق کورد را ترجیح دهد و اینکه تن به سیاست‌های منفعت‌طلبانه‌ی ترکیه بسپارد و در انتظار آن بماند تا ببیند ترکیه سرنوشتی را که برای سوریه در نظر گرفته بود، در مورد او نیز رقم زند.

کوردستان با هیچ الماسی قابل معاوضه نیست!

نشست‌های اپوزیسیون خارج از کشور که با محوریت «ایران پس از مداخله» تشکیل شدند، ناموفق ماندند. زیرا جو ملیت‌پرستی مرکزگرای فارس بر آنها حاکم بود. طرف‌های این نشست‌ها (اعم از لیبرال‌ها، سلطنت‌طلبان، راستگرایان، سبزه‌های سکولار و برخی احزاب سنتی کورد) نه تنها مسائل و واقعیات سیاسی خلق‌های ایران را مدنظر قرار نمی‌دهند، بلکه تنها در اندیشه‌ی توزیع قدرت در میان خود هستند. واقعیت این است که نیروهای مداخله‌گر غرب، همواره سعی کرده‌اند اپوزیسیون ایرانی را به خود وابسته ساخته و به مسائل حاشیه‌ای مشغول دارند. زمانی هم که پای تحولی در میان باشد، آن‌ها را همچون مهره‌ای جهت مداخلات جدید و طرح‌ریزی‌های تازه به کار می‌گیرند. از طرف دیگر برخی از این نشست‌ها به علت دوربودن از واقعیت خلق‌های ایران، به‌راحتی بازیچه‌ی دستگاه اطلاعات قرار گرفتند. حتی جناح‌های به‌زعم خود کهنه‌کاری که برای فروش کوردستان رفته بودند، دست از پا دراز تر بازگشتند. زیرا خریدارشان اطلاعاتی از آب درآمد! به هر حال ما گفته بودیم که در بازار داغ الماس‌های سیاسی، کوردستان هرگز فروختنی نیست... نه به اطلاعات، نه به غرب و نه به ناسیونالیست‌های فارس که دموکراسی را در تسلیمیت محض و بی‌قید و شرط کوردها و سایر خلق‌های ایران تعریف می‌کنند. تا بشنود هر آنکه گوش شنوایی دارد!

جنگال رسانه‌ای برای کسب نام

بعضی از افراد به اصطلاح سیاسی و حقوق بشری با به‌راه انداختن جنگال‌های تبلیغاتی در پی بزرگ‌نمایی خویش و کسب نام و عنوانی هستند. آنان مدعی می‌شوند که پژاک آنها در آلترناتیو ویژه‌ی شماره‌ی ۹ (افشاگری پروژه‌ی ضد پژاک) تهدید نموده و جان‌شان در معرض خطر قرار دارد. بدین‌گونه راه را بر امنیتی نمودن هرچه‌بیشتر فضای سیاسی و مدنی از سوی نهادهای دولت، باز می‌کنند. حال آنکه پژاک هیچ‌گونه تهدیدی نسبت به آنها انجام نداده و فقط واقعیت عملکردها و هم‌راستا بودن‌شان با سیاست‌های نظام را رسوا ساخته است. اما این افراد با تحریف وقایع آنرا چون تهدیدی برای خویش نشان می‌دهند. آنان که خواستار تضمین حفظ جان خویش از سوی «دولت ترور» شده‌اند، اقدامات‌شان راه را برای اجرای سیاست‌های رژیم در چارچوب تروریزه نمودن جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد باز می‌کند. امکان آن وجود دارد که رژیم ایران مانند آنچه در گذشته شاهد آن بوده‌ایم این مهره‌های خویش را حذف نموده و آن را جهت تیره‌نمودن وجهه‌ی پژاک به کار گیرد. ما مطبوعات حزب حیات کوردستان طی بیان‌نامه‌ای رسمی موضوع تهدید مورد ادعا را رد نموده و خطرات چنین اقدامات ناآگاهانه‌ای را خاطر نشان ساخته بودیم.

خبر کوتاه

- انجام عملیات نظامی سپاه پاسداران در روستاهای منطقه‌ی دیواندره در ۲۲ ژوئن و وادار کردن اجباری مردم به ترک زمین‌های کشاورزی‌شان
- بمباران روستاهای اطراف ماکو توسط سه هلیکوپتر کبری در ۲۶ ژوئن
- شهادت یک گریلای HRK با نام «شوان نورالدین یوسف» (گیوارا) در پی عملیات نظامی مشترک ایران و ترکیه در منطقه‌ی شهید مونزور



همسویی ترکیه با سیاست‌های آمریکا عرصه‌ی حرکت را بر ایران تنگ‌تر کرده است



از بدن و جنسیت من، نمی‌توانید چیز دیگری را ببینید و درک کنید». هیاتیا در قرن چهارم زیسته است. او نماینده‌ی آخرین فرهنگ فلسفه‌ی یونان می‌باشد. در اسکندریه از طرف رومی‌ها اعدام شد. حال آنکه زن غیر از بدنش جوانب و ویژگی‌های بسیاری برای عرضه نمودن دارد. زیرا زن در جوهره‌ی خود از مرد کاملتر و پیشرفته‌تر است. اما اگر زن تحت تاثیر فرهنگ رایج قرار گیرد، نمی‌تواند خود را از آسیب فرهنگ تجاوز برهاند. چون این موضوع به بخشی از هستی او مبدل شده است. در تمدن کاپیتالیستی رابطه‌ی زن-مرد متکی بر جنسیت و فرومایه‌ترین تمایلات بیولوژیکی آن شکل گرفته است. برخوردی دون‌مایه تا بدین سطح وجود دارد. حتی زنی که بیشتر از همه به خود می‌بالد نیز نمی‌تواند خویش را از این تجاوز برهاند. «سما یوجه» از کسانی بود که این فرهنگ تجاوز را نپذیرفت و برای ریشه‌کن نمودن آن چنین عملیاتی را انجام داد. بدین گونه یاد و خاطره‌ی سما یوجه را گرامی می‌داریم. این بحث را به یاد ایشان مطرح می‌کنیم. بر این اساس فعالیت رفقا را حائز اهمیت می‌بینم. مبارزات‌شان بسیار ارزشمند و ضروری می‌باشد. ادامه دهند. [برایشان] آرزوی پیروزی دارم.

بجاست که مواردی را در رابطه با اسلام نیز بیان نمایم. مشکلی با اعتقاد و باورداشت کسی نداریم. احترام و ارزش بسیاری نسبت به اعتقادات‌شان قائل هستیم. به خاطر ارزشی که به آن می‌نیمیم، نگرش اسلامگرای ساختگی AKP را نپذیرفته و در برابر آن مبارزه می‌کنیم. نزد ما اسلام مدینه حایز اهمیت است. ما از صحیح بودن نگرش اسلام مدینه دفاع می‌کنیم. قبل از آنکه مسلمانان به مدینه بیایند، مساجدی وجود نداشت. در آن زمان مسلمانان مدینه زیر سایه‌ی درختان خرما و یا سایه‌بان‌هایی که می‌ساختند در مورد مشکلات اجتماعی آن زمان گفتگو کرده و در تلاش یافتن راه‌حلی برای این مشکلات بودند. بعدها مساجدی را احداث کردند. جهت برقراری صلح، مابین خود مدام گفتگو کرده، برای مشکلات راه‌حل یافته و به مشکلات عشیره‌های ساکن آنجا رسیدگی می‌کردند. اسلام مدینه بدین گونه است. اسلام مدینه، اسلام اجتماعی است؛ مشارکتی و یاریگر است. ما اسلام مدینه را قبول داشته و معتقدیم که اسلام راستین می‌باشد. من برای اینکه این موارد به خوبی درک شوند، ایجاد آکادمی‌های دین و مدارس را جهت مباحث دینی پیشنهاد کرده بودم. اسلام AKP، اسلام قدرت طلب و حاکمیت‌گرا می‌باشد؛ اسلام معاویه و اموی می‌باشد. ما مخالف این شیوه‌ی اسلام قدرت‌گرا هستیم. جنبش اسلام، در زمان خویش یک نهضت اجتماعی بود. پیشرفتهایی را در جامعه صورت داد. ما به جای اسلام سلطه‌گر، جنبش اجتماعی را ترجیح می‌دهیم. در این مفهوم آنچه در تلاش ایجادش هستیم، به‌روز کردن اسلام است. خلقمان بایستی این را بدین گونه دریابد. غیر از این، مواردی همچون اذان گفتن به زبان کوردی نیز صحیح نمی‌باشد. آنچه حایز اهمیت است، ماهیت و جوهره‌ی اسلام می‌باشد. ما با این ماهیت راستین در پیوند هستیم. در پایان به خلقمان در ایران و عراق سلام می‌رسانم. به نظرم بایستی اتحاد ملی دموکراتیک خود را ایجاد کنند. همچنین به [خلقمان] در اروپا سلام می‌رسانم.

مسئله‌ی زنان، موضوعی مهم و تاریخی است. یکی از موضوعاتی است که بیشترین تامل را بر روی آن داشته‌ام. در موضوع آزادی زن تا به حال، فعالیت‌هایی بسیار جدی داشته‌ایم. از این پس نیز فعالیت‌هایمان ادامه خواهد یافت. ما در رابطه با زنان برای عملی‌سازی دو مورد مهم کوشیده‌ایم. نخست، آزادی زن به‌لحاظ فکری و ایدئولوژیک و کسب نیرو؛ به عبارتی کامل شدن زنان به‌لحاظ ایدئولوژیک. دومین مورد هم سازماندهی زنان به‌وسیله‌ی خود [زنان]، درک اهمیت سازماندهی و رسیدن به سطح مناسبی از سازمان‌یافتگی و ساختاربندی جهت اجرای آن می‌باشد. زنان فقط در صورت برداشتن گام‌های اساسی در این مسیر می‌توانند در باب آزادشدن نیز پیشرفت نمایند. به نظر من بدون آزادشدن زنان، آزادی جامعه و انجام انقلاب امکان‌پذیر نمی‌گردد. آزادی زنان، از طریق ارتقای توان رویارویی با فرهنگ گسترش‌یافته‌ی کنونی و پیشبرد انتقادی شدید از سنت موجود امکان‌پذیر می‌گردد. این نیز امری بسیار دشوار است. بر این واقفم که کاری بس دشوار می‌باشد. روابط موجود، به میزان زیادی بر مبنای تجاوز می‌باشد. تجاوزهای جسمی و فیزیکی علیه زن صورت می‌گیرد. مرد در فرهنگ موجود با هوا و هوس خویش زن را همچون ایزه‌ای می‌پندارد که می‌تواند او را مورد تجاوز قرار دهد. در شرایط موجود گسست و رهایی مرد از این نحوه‌ی نگرش بسیار دشوار می‌نماید. تا زمانی که زن آزاد نشود، مرد نیز از این وضعیت رهایی نخواهد یافت. رابطه‌ی زن و مرد، بیولوژیک نیست. رابطه‌ی کاملاً سیاسی و قدرت‌محور می‌باشد. مهم‌ترین مفضل جامعه، آزادشدن زنان از بردگی است. به نظر من بردگی موجود زنان، وسیع‌ترین و ژرف‌ترین بردگی در جامعه است. رهایی زن از این فرهنگ، بسیار دشوار است. من بر خود نیز واقفم. از اوان کودکی دارای ویژگی‌های تحت سلطه قرار نگرفتن و آزاد زیستن بودم؛ رهایی از هر قید و بند هر سلطه‌ای. هنوز هم این چنین هستم. همیشه خواسته‌ام از این آزادی‌خواهی‌ام صیانت به عمل آورم. برای یک زن، دست‌یابی به آزادی و محافظت از آن بسیار دشوارتر است. تقریباً محال است. چون که سقوط زنان در گرداب تمدن پنج هزار ساله خاصه مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، چنان است که بپاشستن و آزادشدن را ناشدنی می‌سازد. البته من نمی‌گویم که زن مقاومت نکند و نمی‌تواند آزاد شود. اما آزادی زن و رهایی‌اش از این زندگی برده‌وار، پیوندی عمیق با بی‌تاثیر نمودن و از بین بردن این سقوط و انحطاط دارد. زن همیشه از جنبه‌ی مقاومت‌طلبی برخوردار است. ویژگی‌های بسیاری در زنان وجود دارند که در مردان یافت نمی‌شوند. در برخی موارد کاملتر از مردها هستند. برای اینکه زن بتواند خود را آزاد کند، نخست لازم است که خود را بشناسد. انحطاط هر اندازه که ژرف باشد، بایستی ژرفا و بزرگی مقاومت جهت آزاد شدن نیز به همان اندازه باشد. نه زنان و نه مردها نمی‌توانند از جوانب واپس‌گرای سنتی خود گذار کنند. این [جنبه‌ی واپس‌گرا] بسیار شدید و ژرف است. این بدین معناست که زن بایستی از زن بودن سنتی خود گذار به عمل آورد و بر خط‌مشی آزادی اصرار ورزد. نباید به زنانگی و زندگی سنتی، علاقه و وابستگی داشته باشد. نباید اهمیت چندانی بدان بدهد. شخصی به نام «سرن آگکول» در روزنامه‌ی (GÜNDEM)، مطلبی نوشته است. در آنجا سخنی از هیاتیا زن فیلسوفی که توسط دولت روم به دار آویخته می‌شود، نقل می‌کند. هیاتیا می‌گوید: «شما مردها، غیر

حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه، حزی برای چاره‌یابی مسئله‌ی کورد نیست. از روزی که تشکیل شده در تلاش جهت تصفیه‌ی جنبش کوردها می‌باشد. این امر، یکی از اهداف تشکیل آن است. AKP از سال ۲۰۰۲ بدین سو با تشکیل دیکتاتوری نظامی خود و با حمایتی که از آمریکا می‌گیرد، در پی پاکسازی کوردها برآمده است. او طی توافقی که با آمریکا انجام داده، چنین دیکتاتوری نظامی‌ای را تشکیل داد. در نتیجه‌ی توافق آمریکا با AKP، به جای دیکتاتوری نظامی سنتی ملت‌گرا، دیکتاتوری نظامی اسلام‌گرای ملت‌گرا [در ترکیه] شکل گرفت. بدین گونه AKP قدرت هژمونیک خود را ایجاد کرد. آمریکا نیز از این دیکتاتوری نظامی جدید پشتیبانی کرد. البته تمامی اینها در چارچوب سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و پیشبرد آنها در خاورمیانه به اجرا درمی‌آیند. در ازای خدمت به سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و انگلیس و هماهنگی با آنها و تحکیم بخشی روابط، اکنون زمام امور [را در ترکیه] در دست گرفته و بر سریر قدرت نشسته است. همه می‌دانند که [اردوغان] نخست به لیبی رفت، از قذافی مدال گرفت و با او روابطی دوستانه برقرار کرد. اما بعدها او را تنها گذاشت. در سفر به سوریه خویش را برادر «اسد» خواند و دیدارهای فشرده‌ای با او انجام داد، ولی سپس «اسد» را نیز تنها گذاشت. در افغانستان با آمریکا همکاری می‌کند و سال‌هاست با پاکستان همکاری دارد. ولی می‌دانید که اکنون در پاکستان مسئله‌ی «زرداوی» وجود دارد. کشته شدن «بن‌لادن» در پاکستان نیز در نتیجه‌ی این همکاری منطقه‌ای و در چارچوب این توافق انجام گرفته است. مکان بن‌لادن مشخص بود. او را به کار گرفتند و بعد از اینکه کارشان به پایان رسید او را هم تصفیه کردند. اخیراً [احمدی‌نژاد] چنین اظهاراتی نموده بود. گفته بود که بن‌لادن از مدت‌ها پیش تحت کنترل آمریکا بوده است. آمریکا با سیاست‌های خود در منطقه، کشورهای منطقه را به خود وابسته می‌کند و به ابزاری برای سیاست‌های خود مبدل می‌کند. در نتیجه‌ی این سیاست‌های عرصه‌ی حرکتی را بر ایران تنگ‌تر ساخته و او را به محاصره درمی‌آورد. AKP در ازای حمایت از سیاست‌های آمریکا در لیبی، سوریه، افغانستان، پاکستان و هماهنگی و مساعدتی که به عمل می‌آورد، قدرت خود را تداوم می‌بخشد. AKP به سیاست‌های آمریکا در منطقه و در حدود پنجاه کشور اسلامی خدمت می‌رساند. AKP، نماینده‌ی آمریکا در پنجاه کشور اسلامی است. در ازای تمامی این خدمات، اجازه‌ی پاکسازی کوردها را از آمریکا گرفته است. آمریکا و AKP در خصوص کوردها به توافق رسیده‌اند. AKP تمایلی به چاره‌یابی ندارد. حکومت در تلاش تصفیه‌ی کوردها با بیرحمی بسیار و به جریان انداختن حقوق و قوانین است. وضعیتی بسیار خطرناک می‌باشد. جناب اردوغان، وضعیت امروز شما به زمان حمله‌ی صدام به کویت شبیه است. همان‌گونه که آمریکا یا صحیح‌تر است بگویم انگلیس صدام را به جنگ با ایران فرستاد و بعد به کویت حمله‌ور ساخت، اکنون تو را نیز به لیبی و سوریه می‌فرستد. به مسیر جنگ علیه کوردها سوق می‌دهد. صدام نیز به کوردهای عراق حمله‌ور شد و با آنها جنگید. اکنون نیز تو با حمایت نیروهای آمریکا همچون صدام، در مقابل کوردها می‌جنگی. آنان صدام را به دام افکندند. در اینجا شما را آشکارا فرا می‌خوانم. هم‌زمان این نامه‌ی سرگشاده‌ی من به شما می‌باشد. فریب این بازی را نخورید. بلافاصله خاتمه‌اش دهید. به چاره‌یابی قانون اساسی روی آورید.

تجاوز گروهی در ایران؛ جنگ رسانه‌ای و الگوستیزی در کوردستان

گر بلا کوردستانی

مذبحانه سعی دارند سمبل شدن شهدایی نظیر شهید شیرین و شهید فرزاد کمانگر را زیر سؤال ببرند. زیرا شکل‌گیری این سمبل‌ها، به معنای شکست برنامه‌های آنها جهت گسترش شخصیت ضعیفه، تسلیم‌شده، تن به تجاوز داده، بی‌هویت و مرده در جامعه است. شهید شیرین اگرچه سواد معمول اندکی دارد، اما در مکتب فلسفی- مبارزاتی رهبر آپو درس خوانده و چنان درد زنان و جامعه‌اش را درک نموده که در راه مبارزه برای آنان هرگز حاضر به تسلیمیت نیست. این همان چیزی است که برای نظام، تحمل‌ناپذیر است. در یک سو گروهی از فعالان و روشنفکران تسلیمی و وابسته به نظام قرار دارند که قلم و زبان‌شان تنها در خدمت تجاوز به ارزش‌های جامعه‌ی ایران و به‌ویژه کوردستان است؛ و در سوی دیگر یک گریلای زن که تا پای جان بر ارزش‌های جامعه اصرار می‌ورزد. روشنفکر نمایان بریده از جامعه که می‌داند شهید شیرین، دورویی آنان را زیر سؤال می‌برد بر پژاک خرده می‌گیرند که چرا شخصیتی نظیر شهید شیرین را سمبل و الگوی جامعه می‌نماید. این شخصیت‌های تسلیمی که مدافع جنایت‌های جمهوری اسلامی‌اند، با کمال بی‌شرمی از خلق کورد می‌خواهند که پاسداران جنایت‌کار، سربازان باتوم‌به‌دست، مأمورین انتظامی رشوه‌خوار و بی‌اخلاق و عوامل خودفروخته‌ی اطلاعاتی را الگوی خود سازند. اما شهید شیرین، در خاطراتش که در زندان نوشته‌از درد زنان و دختران سرزمین خویش روایت می‌کند. او چنان اندیشه و عملش را صادقانه معطوف به آزادی زنان و جامعه‌ی تحت ستم نمود که بر هم‌سلولی‌های خویش نیز تأثیری ژرف و ماندگار نهاده است. او برای جامعه‌اش زیست و حاضر نشد در ازای نجات جان خود، از خلق و ارزش‌هایش بگسلد. اگر هدف علم معناده‌ی به زندگی و خدمت به جامعه‌ی انسانی است، آیا سواد و معرفی عظیم‌تر از این هست؟ شکل‌گیری شخصیت‌هایی همچون او و حضور پررنگ زنان در اعتراض به سیاست‌های مستبدانه‌ی نظام ولایی، همان چیزی است که از نظر دستگاه فاسد اطلاعات و سپاه به معنای به صدا در آمدن زنگ خطر برای نظام است. این نهاد‌های سرکوبگر اینک به تکاپو افتاده‌اند تا از راه جنگ ویژه بر زنان پیشاهنگ ضربه وارد سازند. برای ضربه‌زدن به جامعه، زنان را هدف تجاوزات گروهی خود و طرح‌های پلید امنیت اجتماعی می‌نمایند. برای منفی‌نمایی مبارزه نیز تلاش می‌کنند تا شخصیت ولایی شهدای زن را از راه جنگ رسانه‌ای وارونه جلوه دهند. با این حال زنان دردمند ایران که قربانیان فرهنگ تجاوز و زن‌ستیزی‌اند، تاریخی از مبارزه و ایستادگی را نیز تجربه کرده‌اند. از همین رو بعید به نظر می‌رسد که عوامل رژیم با تجاوزهای گروهی، تلاش برای تخریب سمبل‌ها، طرح‌های امنیتی و... بتوانند زنان را در برابر دیکتاتور به زانو در آورند. سمبل‌های مبارزاتی نظیر شهید شیرین علم‌هولی، با شخصیت، گفتار و کردار خود نشان دادند که زنان مبارز و آزادی‌خواه اصلی‌ترین چهره‌های «تحول‌آفرین و پیروز» دوران خویش‌اند و فرهنگ تجاوز و رژیم‌های زن‌ستیز و متجاوز محکوم به شکست‌اند.

کاشمر، خمینی‌شهر و گلستان خود زنان بوده‌اند(زیرا در خانه‌ی خود روسری بر سر نداشته‌اند و موجب تحریک متجاوزین شده‌اند!) از جمله طرح‌هایی‌اند که استراتژیست‌های نظام ولایی اندیشیده و عملی نموده‌اند. معلوم می‌گردد که امنیت اجتماعی از نظر جمهوری اسلامی یعنی حذف نیروهای مخالف، حذف زنان معترض، ضعیف‌سازی و رام کردن جامعه. هدف از تجاوزات گروهی توسط عوامل وابسته به اطلاعات و سپاه و سپس رسانه‌ای کردن آن از طریق خطیبان جمعه، این است که هم زنان را بی‌اراده و مرعوب نمایند و هم جامعه را به اعتراض علیه این نوع تجاوزات واداشته و نهایتاً دولت خود را مرجع امنیت و جوابگوی مردم نشان دهد. بدین ترتیب به بهانه‌ی برقراری امنیت اجتماعی و دفاع از نوامیس مردم، نیروهای پلیس(که از چشم بسیجیان بی‌لیافت‌اند زیرا مهارت چندانی در به‌کارگیری باتوم ندارند!) همراه با بسیجیان همه‌جا را به جولانگاه خود تبدیل کنند. سرکوب‌ها را مجاز و بگیروبیندها را افزایش دهند. حال آنکه متجاوزین، عده‌ای اوباش دست‌پرورده‌ی سپاه و اطلاعات می‌باشند که برای چنین روزهایی آموزش داده شده‌اند. اما چرا اخیراً در کوردستان، عوامل ضدپژاک‌ی حملاتشان را به الگوهای شخصیتی و سمبل‌های مبارزاتی زنان به اوج رسانده‌اند؟ می‌دانیم که شکل‌گیری پژاک به‌واقع سنگین‌ترین ضربه‌ای بود که بر سیاست زن‌ستیزانه‌ی جمهوری اسلامی وارد آمد. از همین رو بخش عمده‌ای از برنامه‌ی ضدپژاک که از جانب دستگاه‌های فاسد اطلاعاتی و سپاهی طرح‌ریزی شده، در قالب مقابله با اندیشه‌ی «زن آزاد» اجرا می‌گردد. موج جنگ تبلیغاتی، رسانه‌ای و ضداجتماعی ابتدا در کوردستان و علیه پژاک آغاز گردید. در کوردستان، سیاست تخریب چهره‌ی شهدای پژاک و سمبل‌های مبارزاتی خلق به‌ویژه گریلای‌های شهید زن، به‌منظور القای اندیشه‌ی دست‌کشیدن از مبارزه و روی‌آوری به تسلیمیت صورت می‌گیرد. سیاست ضعیف‌سازی، تجاوز، جاسوس‌سازی و بسیجی‌سازی در گسترده‌ترین ابعاد علیه شخصیت زن و بدین ترتیب علیه کل جامعه صورت می‌گیرد. بزرگ‌ترین ضمانت جهت تداوم استبداد دیکتاتور، فقدان زن در عرصه‌ی مبارزه و بردگی اوست. از همین رو مرگبارترین ضربه بر پیکره‌ی جمهوری اسلامی این بود که مشاهده نمود گریلای زن پژاک در مقابل او قد علم کرده است. پژاک با فلسفه‌ی مبتنی بر «آزادی جامعه در گرو آزاد شدن زن است» به نبرد با سیاست‌های ضداجتماعی دولت می‌پردازد. شخصیت‌های زن آزاد که در مکتب پژاک پرورش یافته‌اند، گویای همین واقعیت است. شخصیت‌هایی نظیر زیلان اورمیه و شیرین علم‌هولی از آن جمله‌اند. حملات رسانه‌ای عوامل ضدگریلایی به‌ویژه تلاش جهت مخدوش‌سازی چهره‌ی شهدایی نظیر شهید شیرین(روناهی) که همزمان با موج اقدامات ضداجتماعی رژیم صورت می‌گیرد، نشان از آن دارد که رژیم تلاش می‌کند تا با حمله به زن، جامعه را از هرگونه سازوکار مبارزاتی عاری سازد. عوامل رژیم

...این امر از سوی سران رژیم فرصت مناسبی دیده شده تا درصدد برآیند تار و پود شبکه‌های اجتماعی معترض و خاصه نیروهای پیشرو آن را از هم بگسلانند. بدیهی است که بخش عمده‌ی پیکره‌ی اجتماعی جنبش اعتراضی اخیر ایران را زنان تشکیل می‌دهند. علت این حضور پررمانه این است که رژیم جمهوری اسلامی پس از روی کار آبی خود بلافاصله زنان را که طلایه‌داران انقلاب خلق‌های ایران بودند، وادار به عقب‌نشینی از عرصه‌ی اجتماعی- سیاسی- اقتصادی کرد. اعدام زنان سیاسی، قوانین محدودیت‌ساز برای زنان و استفاده از متدهای سرکوب‌گرانه‌ی نظیر طرح‌های امنیت اجتماعی و مبارزه با بی‌حجابی همه‌وهمه راهکاری برای واپاشی عظیم‌ترین پتانسیل مبارزاتی جامعه یعنی زنان بود. بدین ترتیب زن عملاً از صحنه‌ی سیاسی- اجتماعی حذف و به کنج خانه رانده شد. اما پس از سه دهه، زنان ایرانی با خشمی عظیم به مقابله با دولت احمدی‌نژاد برخاستند و شعار مرگ بر دیکتاتور سردادند. ارزش این حضور مبارزاتی چنان است که جامعه شخصیتی نظیر ندا آغاسلطان را به یکی از سمبل‌های نوین خود مبدل ساخت. همچنین شخصیتی نظیر شیرین علم‌هولی با ایستار تسلیم‌ناپذیر خود تا لحظه‌ی اعدام، باعث زیرورو کردن ایدئولوژی انفعال جریان‌های سنتی و رسوایی فعالین وابسته به نظام گردید. ظهور چنین سمبل‌ها و الگوهای مبارزاتی در ایران، سران رژیم را به شدت هراسان ساخته است. زیرا معلوم گردید که زنان همچون آتش زیر خاکستر، هرآن امکان شعله‌کشیدن و سوزاندن و برچیدن بساط ستم را دارند. از همین رو سیاست‌های ضداجتماعی رژیم با محوریت حمله به هویت زن، اینک رفته‌رفته سرتاسر ایران را زیر پوشش قرار می‌دهد. نمونه‌ی این اقدامات وحشیانه و ضداخلاقی، تجاوزهای گروهی به زنان در شهرهای کاشمر، خمینی‌شهر و گلستان است. دستور(فتوای) تجاوز از سوی نظام ولایی صادر گردیده است. مطلقیت نظام ولایی هر نوع تجاوزی را برای خود مشروع نموده؛ تجاوز به اراده‌ی خلق‌ها، تجاوز به زندانیان، تجاوز به هویت، تجاوز به فرهنگ، تجاوز به زبان مادری، تجاوز گروهی به زنان، و تجاوز و تجاوز... همزمانی تجاوزات گروهی علیه زنان ایران و موج تهاجمات ایدئولوژیکی علیه ایدئولوژی رهایی زن نشان‌دهنده‌ی آن است که جمهوری اسلامی بزرگ‌ترین خطر را حضور زن در میدان مبارزه می‌داند. به‌ویژه در جریان اعتراضات اخیر برای دستگاه امنیتی نظام محرز گشت که پیشاهنگان مبارزه و آنانی که مبارزه را پر جوش و خروش می‌نمایند، زنان‌اند. از همین رو، پس از منفعل‌سازی شخصیت‌های سیاسی- مدنی و ایجاد بسترهای لازم جهت فرار بسیاری از فعالین دگراندیش به غرب، اینک با خیال آسوده در پی انتقام‌گیری از نیروهای معترض و علی‌الخصوص زنان است. صدور قبوض جریمه برای بی‌حجابی، تعیین نرخ‌های صیغه و اعلان رسمی آن، طرح مبارزه با بی‌حجابی به بهانه‌ی برقراری امنیت اجتماعی، اعلان اینکه مسببان اصلی در قضیه‌ی تجاوزهای گروهی به زنان در شهرهای

حقیقت خورشیدی است که با ابرهای تیره‌ی دروغ پنهان نمی‌ماند

دلیل دلپیت

که همه‌ی این رویکردها و نگرش‌هایی که بدان‌ها اشاره نمودیم یک وجه مشترک دارند که پیوند بین آنها را رقم می‌زند. به‌رغم تمامی تفاوت‌هایی که در شکل و شمایل این نگرش‌ها و رویکردها که برخی گویا منافع طبقات گوناگون را مدنظر قرار می‌دهند و برخی رویکردی ظاهراً دینی دارند) وجود دارد، وجه مشترک آنها حکایت از آن دارد که همگی از یک منشا ایدئولوژیکی سرچشمه می‌گیرند. این منشا ایدئولوژیکی رویکردهای دولت‌گرا، حاکمیت‌خواه، هیرارشیک و جنسیت‌گرا می‌باشند. در اینجا روی مسأله چندان مهم نیست و نباید فریب پوستین ظاهری را خورد، چرا که در نفس و ذات همه‌ی آنها منفعت و سود وجود دارد. این اواخر رسانه‌ها، مطبوعات و محافل گوناگونی که می‌توان آنها را رسانه‌ها، مطبوعات، اندیشه‌های اقماری و مغز- فاحشه‌های جمهوری اسلامی هم عنوان کرد، به این قافله پیوسته‌اند. البته این وضعیت هم از نظر ما چندان غیرقابل فهم نیست. رشد، ارتقا و

تاثیرگذاری مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق کرد در چارچوب فلسفه‌ی رهبر آپو و به پیشاهنگی PJAK در این بخش از کوردستان، دلیل اساسی معطوف شدن ایران به چنین اقداماتی است. ایران علاوه بر آنکه عملاً در راستای تصفیه‌ی جنبش آزادی‌خواهی با دولت‌های ترکیه و سوریه همدست می‌باشد، در چارچوب ذهنیت مشترکی که با این دولت‌ها دارد نیز رهبر آپو را هدف قرار داده است. فلسفه‌ی رهبر آپو، رویکرد وی در مبارزه و نگرشی که زندگی مشترک و یکپارچه‌ی خلق‌ها در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک را

مبنا قرار می‌دهد، دلیل اساسی این حملات می‌باشد که به صورتی هماهنگ و همسوی با نظام امپریالیستی صورت می‌گیرند. این حملات چه از جانب ایران و ایدایش صورت بگیرند و چه از جانب نظام جهانی، همگی بیانگر یک نکته‌ی اساسی می‌باشند و آن ترس و وحشتی است که اینان از فلسفه، پارادیم و ایدئولوژی رهبر آپو دارند. زیرا اشاعه‌ی این فلسفه به معنای از میان رفتن آنها خواهد بود. از سویی پایبندی خلق کورد و به‌ویژه زنان مبارز و پیشاهنگ به رهبر آپو همیشه اینان را به تعجب واداشته است و نمی‌توانند آن را درک کنند. حتی نمی‌توانند تعریفی از آن ارائه دهند. فدایی بودن همه جانبه‌ی یک جنبش و پایبندی به ارزش‌ها و عقایدش نیز از موضوعاتی است که اینان از درک آن عاجزند. به دلیل این عجز و ناتوانی در امر معنادمی به ایستار فداکارانه‌ی خلقمان، زنان کورد و به طور کلی ملت‌های حزبی‌مان، آنان کوتاه‌ترین و پوچ‌ترین راه را برگزیده‌اند و آن هم سیاه‌نمایی و تروریزه کردن وجهه و شخصیت رهبر آپو است. بدون شک خلقمان به خوبی بر همه‌ی این موارد واقف است و کسی نخواهد توانست با این سیاه‌نمایی، حملات رسانه‌ای و جنگ ویژه ذره‌ای از شخصیت بزرگ رهبر آپو را خدشه‌دار کند. حقیقت به‌سان خورشیدی است که با خرده‌ابراهای دروغ و سیاه‌نمایی از دیدگان پنهان نخواهد ماند.

به رهبر آپو حمله می‌کنند. دولت‌های امپریالیستی رویکردی خصمانه و غیراخلاقی را اتخاذ کردند، چرا که پارادیم رهبر آپو فراتر از رد پارادیم نظام، پایان آن را رقم می‌زد. رویکردی را که دین‌گرایان اتخاذ کرده بودند ناشی از این بود که رهبر آپو پرده از برخی حقایق دینی برداشته بود و این امر به نفع دین‌گرایان بی‌دین نبود. به اختصار می‌توان به برخی از این موارد اشاره نمود: اینکه دین‌گرایان هیچ ارتباطی با دین و حقیقت دین ندارند و آن را از درون‌مایه‌ی اساسی‌اش - که همان ضدیت با دین مورد که دین‌گرایان با کاربست دین آن را به ابزاری برای سرکوب خلق‌های محروم، زنان و طبقات مبدل ساخته‌اند؛ و اینکه دین در دست اینان بهترین وسیله برای عملی‌سازی ایدئولوژی‌های دولت‌گرا، حاکمیت‌خواه و جنسیت‌گراست. دولت‌های استثمارگر هم موضعی خصمانه اتخاذ کرده بودند



زیرا رهبر آپو نه تنها به یک قرن سیاست‌های انکار و امحای خلق کورد از سوی آنان پایان داد، بلکه دگر بار به خلق کورد موجودیت بخشید و او را صاحب روح و اراده کرد. حتی می‌توان گفت در مقیاسی بسیار کوچکتر مردان نیز رویکردی خصمانه را اتخاذ کرده بودند. دلیل این رویکرد آنها هم مشخص بود؛ آنها دیگر نمی‌توانستند به‌سان شاهانی [و یا خان‌هایی] کوچک در خانواده [یا خان‌نشین کوچک] موقعیتشان را تداوم بخشند. درک و معنادمی به چنین حملاتی از نظر ما که رهروان فلسفه‌ی زندگی رهبر آپو می‌باشیم چندان دشوار نیست. از طرفی جهت درک بهتر این حملات می‌بایست به ارزیابی دلایل ایدئولوژیکی آنها نیز پرداخت. اگر نظری بر تاریخ PKK بیافکنیم بی‌درنگ می‌توانیم به این امر پی ببریم که از همان اوان تاسیس این جنبش، رهبر آپو به عنوان بانی و خالق این جنبش با حملات نیروهای متفاوتی که می‌توان بدان «پیمانی نامقدس» هم گفت مواجه شده است. علاوه بر نیروهای پنهان موجود در متن دولت که با هدف نابودی وارد عمل شده بودند، سازمان‌های چپی که ادعای نمایندگی طبقات محروم را داشتند و نیروهایی که خود را ملیت‌گرایان کورد می‌نامیدند نیز دست به عملیاتی هماهنگ و هدایت شده می‌زدند. هدف اساسی همه‌ی این اقدامات تصفیه و ممانعت از محسوس شدن فلسفه‌ی رهبر آپو در صحنه‌ی زندگی بود. بعدها حملات امپریالیست‌ها شکلی برجسته و رویت‌پذیر به خویش گرفت. توطئه‌ی بین‌المللی اوج این حملات و نقطه‌ای بود که دیگر نیازی به لاپوشانی آن احساس نمی‌شد. بدیهی است

چندی است که برخی محافل ضدپژاک با یک سری حملات ایدئولوژیکی سعی در خدشه‌دار کردن وجهه‌ی رهبر آپو دارند. برای هرکسی که تاحدودی با مبارزات جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد آشنایی داشته باشد، این مورد که دولت ترک نیز با کاربست همه‌جانبه‌ی رسانه‌ها و مطبوعات این حملات را تحقق می‌بخشد، پوشیده نیست. در مرحله‌ی که جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد از هر نظر بر سطح مبارزه می‌افزاید و این مبارزه در میان خلق به صورت یک سازماندهی تاثیرگذار نمود می‌یابد و خلقمان به انحاء مختلف پایبندی خود را به رهبرش را به نمایش می‌گذارد، همیشه حملاتی وحشیانه‌ی با درون‌مایه‌ی سرشار از دروغ، سیاه‌نمایی و تروریزه کردن نیز به اوج می‌رسند. انتساب مفاهیمی چون تروریست، عاشق خشونت، دیکتاتور و استثمارگر احساسات دینی خلق، غیر کورد نشان رهبر آپو دادن و بیاناتی مبنی بر اینکه ایشان به اتنیسیتی

دیگر تعلق هویتی دارد، نمونه‌هایی‌اند که سطح دروغ‌پردازی و سیاه‌نمایی‌ها را نشان می‌دهند. دولت ترک در سال‌های ۱۹۹۰ با چنین اقداماتی سعی در از میان بردن و تروریزه کردن پرستیژ و شخصیت رهبر آپو داشت، تا به آسانی قادر به تصفیه‌ی جنبش آزادی‌خواهی خلق گردد. در مرحله‌ی محاکمه‌ی نمایشی رهبر آپو که پس از توطئه‌ی بین‌المللی، زیر پا نهادن تمامی قوانین و حقوق و ربودن به ترکیه صورت گرفت، این سیاه‌نمایی‌ها به اوج خویش رسیده بود. سالن دادگاه تماماً به سالن یک نمایش مبدل شده، و با هدف محکوم‌سازی رهبر آپو تمامی امکانات

و ابزارها تا به آخر به کار گرفته شده بودند. این حملات برنامه‌ریزی شده یک هدف داشتند: امحای معنوی رهبر آپو و بی‌تاثیر کردن وی. زیرا حقیقت رهبر آپو واقعیت دروغین آنها را رسوا می‌ساخت و این امر تداوم موجودیت سلطه‌گر، دولت‌گرا، هیرارشیک و جنسیت‌گرای پنج‌هزارساله‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را در مخاطره قرار می‌داد. به علاوه شانس تحقق سیاست‌های انکار و امحای که نظام استثمارگر بر خلق کورد تحمیل کرده بود از میان برمی‌داشت. به‌رغم تمامی راه و روش‌ها آنها قادر به ایجاد گسست مابین رهبر آپو و خلق و به تسلیم کشانیدن وی نشدند. ذهنیت‌های قدرت‌گرا و سلطه‌گر همیشه در طول تاریخ سعی کرده‌اند تا با نابودی معنوی کسانی که نتوانسته‌اند آنها را به تسلیمیت بکشانند و در میان خویش ذوب کنند، به اهداف پلید خویش دست یابند. آنچه که در رابطه با رهبر آپو صدق می‌کرد نیز چیزی جز این نبود. اما این بار خار حقیقت رهبر آپو چنان در چشمانشان فرورفته بود که نمی‌توانستند کاری را از پیش برند. حقیقت رهبر آپو به‌سان خورشیدی تابان بود و ابرهای سیاه در برابر فروغش عبارت از هیچ! حمله به رهبر آپو مورد تازه‌ای نبوده و درون‌مایه‌ی این حملات نیز هرگز تغییر نکرده و نخواهد کرد. می‌توان به راحتی برخی اقشار و کسانی را که در این حملات دست دارند و از نزدیک با هویت آنها آشناییم، برشماریم. اینان تقریباً متعلق به هر قشر و ایدئولوژی‌ای می‌باشند. ریشه در یک طبقه و یا قشر ندارند. از دین‌گراها تا سوسیالیست‌ها، از دولت‌های امپریالیستی تا نیروهای موقعیت‌گرای منطقه‌ای و ... به نحوی از انحا با ایستاری غیراخلاقی

خواست خلق‌های ایران دولت در تبعید یا دموکراسی در خانه؟

سیروان آریو لیلخ

مختلفی را به آذری‌ها و در این اواخر به کوردها می‌دهند تا اعتراضات خلق را فروکاهند. اما اینان افرادی هم‌راستا با منافع نظام هستند. اگر سیستمی دموکراتیک و مبتنی بر آزادی و اراده‌ی خلق‌ها تشکیل نیابد هیچ فرقی به حال خلق‌ها نخواهد کرد. ملیت سیاست‌مداران دولتی، چه کورد باشد، چه آذری و چه بلوچ هیچ فرقی به حال خلق‌شان نخواهد کرد. همان‌آش است و همان کاسه. در نظامی که افراد تنها از حق سیاست‌ورزی در صورت هم‌سویی با حکومت و قدرت‌های جهانی برخوردار باشند دیگر جایی برای سیاست راستین که مبتنی بر حقوق تمامی اقشار و ملت‌ها باشد نمی‌ماند. مبارزه‌ی پژاک بر سر میزان شرکت نمودن در حاکمیت نیست بلکه بر میزان مشارکت‌دهی اراده‌ی خلق‌ها در ساختار سیاسی یک نظام غیردولتی می‌باشد. تا زمانی که چنین سیستمی تشکیل نشود بحث از برداشتن تبعیضات نژادی، جنسیتی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی بی‌فراجم خواهد بود. سیاست تبعیض و خشونت که علیه خلق کورد اعمال می‌شود نه از ابتدای سرکار آمدن جمهوری اسلامی بلکه پیش از آن نیز وجود داشته است. بیشتر کسانی که اکنون دم از تغییر ساختار نظام می‌زنند در دوران رژیم قبلی و در راستای مبارزه با ناحقی‌های آن دوران تشکیل شدند و نباید این موضوع را هیچوقت فراموش کنند. بحث نمودن از آینده‌ی خلق‌ها به شیوه‌ای خودمحرانه و بدون مشارکت آرای واقعی مردم، اشتباهی بس بزرگ خواهد بود. بهتر آن است که به جای اینکه چشم‌مان به قدرت باشد و به دنبال گردهمایی‌هایی باشیم که توسط قدرت‌های جهانی برگزار می‌شود، مبارزات سیاسی خلق کورد و دیگر خلق‌های ایران و زنه‌ی پیروزی ما بر حکومت‌ها و تمامی اشکال قدرت باشد. اگر به وضعیت کشورهای که خلق‌هایشان خواهان دست‌یابی به آزادی بوده‌اند نگاهی بیافکنیم بحران‌زایی این چنین پروژه‌های غربی‌ای را خواهیم دید. خواست خلق‌ها به شیوه‌ای دیگر بازتاب یافته و خلق‌ها قربانی گشته‌اند. جنبش‌هایشان نیز آنگونه که می‌خواستند به نتیجه نرسیدند. این نیز باعث ایجاد عدم اعتماد خلق به قیام و بسنده نمودن به نظام‌های کنونی می‌شود. تنها راه حل این مشکل و تکرار نشدن مشکلاتی شبیه آن، علنی بودن و شفافیت، ترسیم برنامه‌ها برای خلق‌های ایران و عدم پنهان‌کاری و درپیش گرفتن سیاستی مستقل می‌باشد. باید در کنفرانسی نظرات خلق و نمایندگان آنها گرفته شود و بدین‌گونه نماینده‌ی راستین خلق در چنین نشست‌هایی حضور یابد. نه اینکه برخی افراد به آنجا بروند و مواردی تحمیلی را به آنها بقبولانند. بدون شک هدف خلق‌ها نه ایجاد دیکتاتوری و قدرتی جدید بلکه مدیریت جامعه توسط نهادهای اجتماعی است. دو جریان موازی اما ناهم‌سویی وجود دارد که یکی خلق‌های ایران و مشارکت آنها در آینده‌ی سیاسی ایران و دیگر پشت‌بستن به نیروهای خارجی جهت ایجاد تغییر در ایران را در هدف دارند. جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد در شرق کوردستان و رای این احزاب و رهبران آنان، مسیر درست را در هماهنگی و همسویی با جنبش دموکراتیک و انقلابی سراسری خلق‌های ایران می‌داند، نه در پشت درهای بسته‌ی سالن‌ها و جلسات غیرعلنی بلکه در اتحاد مبارزاتی و با حضور چشم‌گیر و گسترده در مبارزه، آنهم در میان مردم و با مشارکت تمامی ملت‌ها و طیف‌ها.

تعیین تکلیف کنند. آنان چشم به مداخله‌ی نیروهای خارجی در ایران دوخته‌اند و در هول و ولای آنند که مبادا روزی در ایران تغییری ایجاد شود و آنان از قدرت بی‌بهره بمانند. این پروژه‌های غیرشفاف و نامنتظر با وضعیت کنونی ایران، راه‌چاره نخواهند بود. تنها با راه‌اندازی جنبش‌های تبلیغاتی و بی‌نتیجه ماندن‌شان، جوی از یاس و نومیدی را می‌آفرینند. در نشست‌ها باید معیارهایی وجود داشته باشد تا بتواند به پیشبرد دموکراسی و آزادی در ایران بیانجامد. در غیر این صورت اقداماتی شتابان خواهد بود و نتیجه‌ی عکس در پی خواهد داشت. اکنون نیز پیامدهای منفی این اقدام ظاهر شده و سم‌پاشی‌هایی برای ایجاد جو بی‌اعتمادی و ترس از اتحاد در میان گروه‌های مخالف نظام به وجود آمده است. اما باید هیچ‌گاه فراموش نشود که هدف مبارزات دموکراتیک راستین سازماندهی خلق است و تنها بدین طریق می‌توان آزادی را در جامعه پیشبرد داد. گروه‌های قومی و احزاب سنتی در این کنفرانس، خواهان تشکیل دولت‌نچه‌هایی برای مناطق خود شدند. چیزی که نه می‌تواند چاره‌ساز مشکلات کنونی ایران باشد و نه پیشبرنده‌ی دموکراسی. مدلی که در عراق و در جنوب کوردستان وجود دارد را کپی کرده و درصددند در ایران عملی‌اش نمایند همان مدل دولت-ملتی که فقط نیروی خلق‌های منطقه‌ای و را کاسته و زمینه را برای نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرماندهی‌های می‌گشاید. در این طرح دولت‌نچه‌ای کوچک مانند آنچه در جنوب کوردستان وجود دارد نصیب کوردها می‌شود. می‌خواهند این مدل آمریکایی را در دیگر بخش‌های کوردستان به خصوص شرق کوردستان عملی نمایند. این مدلی است که به جواب لازم نرسیده است. مدلی است که به احساسات فاناتیست و ملی‌گرایانه در ایران قوت خواهد بخشید. البته این موضوع از سوی گروه‌های پان‌فارسی و سلطنت‌طلب مورد اعتراض قرار گرفت. آنان حتی صحبت نمودن از حقوق دیگر خلق‌های ایران را تجزیه‌طلبی می‌دانند. در میان گروه‌هایی که در این نشست شرکت داشته‌اند هنوز هم شناختن حق خلق‌ها و بحث از آن چون جرمی نابخوشدنی انگاشته می‌شود. بدون حضور خلق با اراده و هویتشان، آزادی رنگ مرگ به خود می‌گیرد. مگر می‌شود از آزادی خلق‌ها آنگونه که خواسته می‌شود نه آنگونه که هستند، صحبت به میان آورد؟ پس تجارب سیاسی، اصالت و پختگی‌ای که همیشه دم از آن می‌زنند کجاست؟ چگونه می‌توانند به این آسانی به بازیچه‌ی دست افراد نفوذی مبدل شوند؟ آیا آنقدر در جامعه بدون جایگاه هستند که حاضرند چشم‌بسته و بی‌تامل تن به هر نشست‌ی بدهند؟ آنهایی که همیشه دیگران را به خامی و ناپختگی متهم می‌کنند، خودشان به این سادگی فریب خوردند. برآند راه‌حل‌های منطبق با وضعیت منطقه را که مبتنی بر اراده و نیاز خلق‌ها می‌باشد، را از دور خارج نمایند. اسناد موثق به دست آمده حاکی از آن است که برخی طرف‌های کورد در راستای مقابله با پروژه‌ی دموکراتیک جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد در این نشست‌ها حاضر شده‌اند. این گروه‌ها و افراد کهنه‌کار اما سنتی، خام و خودشیفته، هیچ‌گونه اعتقادی به اراده‌ی دیگر گروه‌ها، خلق‌ها و طیف‌های مختلف اجتماعی ندارند. آنان به دنبال گرفتن پست‌های بالای حکومتی می‌باشند. یعنی چیزی که اکنون در نظام جمهوری اسلامی نیز شاهد آن هستیم. پست‌های

...حرص و ولع رسیدن به قدرت این حرکات نسنجیده را به همراه خواهد داشت. عدم تدابیر لازمه در مقابل نفوذی‌ها، جوی از بی‌اعتمادی در میان گروه‌های مخالف دولت ایران را در پی داشت که مانع از انجام تعاملی سازنده خواهد شد. برای درک بهتر دلایل بروز چنین اتفاقاتی لازم است نگاهی به چگونگی طرح‌ریزی این نشست‌ها و بانیان آن بیاندازیم. کنفرانس برای براندازی حکومت کنونی ایران تشکیل شد. در پس پرده‌ی این چنین ائتلاف‌ها و نشست‌هایی آمریکا و متحدان غربی‌اش قرار دارند. این نیز نشان از پروژه‌ی جدید غرب برای ایران و شرق کوردستان دارد. این اولین بار بود که بیشتر گروه‌های خارج از کشور در یک گردهمایی مشارکت نمودند. البته دغدغه‌ی اصلی آنها نه بحث برای حل وضعیت نامناسب خلق‌های ایران، بلکه تقسیم قدرت بود. آنان نیز خواستار تغییر تحول هستند اما در نظام قدرت نه برای دموکراتیزه کردن جامعه. گردهمایی احزاب و گروه‌های چپ و سوسیالیستی در کنار گروه‌های قومی آنهم با سردمداری سبزه‌های سکولار و حضور سلطنت‌طلبان جالب توجه می‌باشد. کسانی که سالیان متمادی علیه نظام سلطنتی ایران جنگیدند اکنون با ولیعهدی که خواهان نشستن بر تخت سلطنت است هم‌خوان شده‌اند. این گروه‌ها به این عمل خود می‌بالیدند و آنرا چون دستاوردی سیاسی می‌پنداشتند. آنان اعدام قاضی محمد، قتل عام خلق‌مان در لرستان و دیگر مناطق کوردنشین و کشتار دیگر خلق‌های ایران را به باد فراموشی سپرده‌اند. آنان خواهان بازآفرینی نظامی هستند که هزاران مبارز برای براندازی آن زندگی خویش را فدا نمودند. این پشت‌پا زدن به میراث و دستاوردهای آنها است. همان‌گونه که گفتیم در محوریت این گروه، جنبش لیبرالیزه‌شده‌ی سبزه‌سکولار قرار دارد. این گروه، از سوی غرب و به‌ویژه پس از شکست شاخه‌ی اصلی جنبش سبز در داخل ایران به کار گرفته می‌شود. رسانه‌های غربی با بزرگ‌نمایی این گروه، آن را دارای پایگاه مردمی و نیرو نشان می‌دهند. گروه سبزه‌سکولار که از سوی آمریکا نیرومند شده و خود را یکه‌تاز اپوزیسیون‌های ایرانی قلمداد می‌کند، راهکار مشخصی برای گذار از مسائل ایران ندارد. با تمامی انتقادهایی که از آنها چه در داخل و چه بعد از گریز به اروپا صورت گرفته اما نتوانسته‌اند فراتر از شعار کاری انجام دهند. منشورهایشان که سایه‌ی دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ای بر آنها حاکم است، تمامی خلق‌ها و اقشار مختلف اجتماعی را دربر نمی‌گیرد. تحت نام پان‌ایرانی بودن، ذهنیت نژادپرستانه‌ی فارس را به پیش می‌برند. اینکه دولت در تبعید به چه میزان واقعی و مطابق خواست‌های جامعه است جای سوال دارد. آنان کرسی‌های کدام وزارت و حکومت را تقسیم می‌کنند و با چه حقی ساختار سیاسی نظام آینده‌ی ایران را ترسیم می‌کنند؟ با پشتوانه به کدام مبارزه و فعالیت دم از تغییر می‌زنند؟ با چه حقی و طی کدام انتخابات این نمایندگان خودگماشته دم از نمایندگی مردم ایران می‌زنند؟ این بار در ذهنیت منجی‌پرور آنها چه کسی یا دولتی مبدل به قهرمان شده است؟ دولت در تبعید نمی‌تواند واقعیات جامعه را در نظر گرفته و خیالی خواهد ماند. بازهم می‌خواهند به جای نظامی مردم‌سالار، دولت و قدرت به وجود بیاورند. همچنین برآند که هزاران فرسنگ دور از خلق‌های ایران برای خلق‌های ایران

نقشه‌ی راه رهبر آپو

بخش چهارم

یکی دیگر از موانع موجود در نظریات دولت گرا، جهت‌دهی نیروهای مقابل خویش - که از مساله متأثر شده‌اند - به دولت‌گرایی است؛ یعنی آن‌ها را دچار این ریسک می‌کند که دولت - ملت خویش را به منزله‌ی تنها رهیافت تحمیل کنند. به نوعی به ذهنیت «دولت در برابر دولت» سوق می‌دهد. شانس بالای چاره‌یابی در نظریه‌ی دموکراتیک این است که نه گسست از مرزهای دولت را اجباری می‌نماید و نه جهت‌گیری به سوی دولت - ملت مخالف را ضروری می‌سازد. شانس بزرگ نظریات دموکراتیک مطرح نمودن رهیافتی منعطف است که دولتی نیست، هدفش را دولت قرار نمی‌دهد و آن را رد و انکار هم نمی‌نماید. یکی دیگر از مسایل نظری بنیادین، به نظریه‌ی حقوق فردی و اجتماعی مرتبط می‌باشد. در همین ارتباط گمانه‌زنی عظیمی مطرح است و یا اینکه آن را به وجود آورده‌اند. موضوعی است که نگرش فردگرایی لیبرال آن را تحریف کرده است. حتی حداقل درک علوم اجتماعی نیز نشان‌دهنده‌ی این است که «آنچه فردی است، اجتماعی و آنچه اجتماعی است فردی می‌باشد»، هریک از این دو دیگری را نیز دربر دارد و یا اینکه زمینه را جهت معنادگی ما مساعد می‌نماید. اگر انسانی را به مدت تنها یک هفته در جایی تنها بگذاریم فوراً این امر درک می‌گردد. به‌علاوه این مورد که جامعه نیز از مناسبات و تلاش‌های فردی شکل می‌گیرد، موردی است که لزومی به فرزانگی ندارد و با نگرشی منطقی به‌راحتی می‌توان آن را درک نمود. ژرف‌شدن معضل، ناشی از رد حقوق گروه، جماعت و جامعه‌ی مدنی از سوی لیبرالیسمی می‌باشد که در صدد ایجاد ملت و شهروند هموزن است. به‌میزانی که از حقوق و آزادی‌های این کلکتیویته‌ها کاسته شود، به‌همان میزان بر شانس قدرت و استثمار بی‌حد و حصر انحصارات سرمایه و دولت - ملت افزوده می‌شود. بحث از حقوق فردی و عدم توجه به حقوق جمعی، حتی فراتر از آن رد حقوق جمعی، با رویکرد فاشیستی در پیوند می‌باشد. تا زمانیکه آزادی و حقوق کلکتیویته‌ای که فرد بدان تعلق دارد به رسمیت شناخته نشود، پذیرش حقوق و آزادی فردی هیچ ارزشی ندارد. از نظر تئوریک چنین امری امکان‌پذیر هم نمی‌باشد. در اینجا می‌توان گفت که به‌تمامی نوعی خودمحوری زیر نقاب عوام‌فریبی مطرح است. این مورد که «به‌عنوان یک فرد می‌توانی مسلمان باشی، اما از نظر اجتماعی نمی‌توانی»، هم یک دماغ‌گوزی فاشیستی است و هم اینکه نوعی حقه‌بازی و شیادی است که در آن با یک دست می‌بخشی و با دست دیگر آن را می‌ربایی. حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی به‌مانند گوشت و استخوان مکمل یکدیگر می‌باشند. البته که در این ارتباط رد هرگونه جماعت‌گرایی و کلکتیویسم مفرط که منکر فرد است و هرگونه فردگرایی مفرط که منکر جامعه می‌باشد، از اساسی‌ترین معیارهای نظریه‌ی حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌باشد. به‌هنگام تحقق چارچوب نظری برای چاره‌یابی مسایل مربوط به دموکراتیزاسیون، می‌بایست به خوبی درک نماییم که یکی از مهمترین معضلات ریشه در علم‌گرایی اجتماعی پوزیتیویستی با مرکزیت اروپا و به‌ویژه فرانسه دارد. به‌رغم آنکه فرانسه در پنجمین آزمون جمهوری به سر می‌برد، علم‌گرایی اجتماعی پوزیتیویستی هم در معضلاتی که فرانسه در حال حاضر به دلیل لائیسزم، شهروندی و جماعت‌گرایی با آنها مواجه است؛ و هم در زمینه‌ی از دست دادن ادعای هژمونیک آن در دنیا، یعنی در برابر امپراطوری بریتانیا، تمامی اروپا و جهان، سهم تعیین‌کننده‌ی آن دارد. به‌جهت آنکه جمهوری ترکیه و پیشتر [از تاسیس آن] تنظیمات و هر دو آزمون مشروطیت، اساساً سومین آزمون جمهوری فرانسه را مبنا قرار داده‌اند، علاوه بر آن به‌دلیل آنکه پوزیتیویسم فرانسه را به‌منزله‌ی ایدئولوژی مدرنیته پذیرفته‌اند، واکاوی سهم این امر در مسایل دموکراتیک امروزه و مشخص کردن نتایج آن از اهمیت فوق‌العاده‌ی برخوردار است. واقعیت این است که اگر جمهوری [ترکیه] در طول ۹۰ سال، در مسیر دموکراتیزاسیون حتی قادر نبوده به سرعت لاک‌پشت هم برسد، پس تا زمانیکه تأثیرات نظری و عملی پوزیتیویسم فرانسه و آزمون جمهوری در آن روشن نگردد، تحقق راه‌کارهایی موفقیت‌آمیز باز هم دشوار خواهد بود و مسایل همچنان به‌قوت خویش باقی خواهند ماند. منظورم رد همه‌جانبه‌ی پوزیتیویسم فرانسه و آزمون جمهوری‌گرایی آن نمی‌باشد. اما اگر با بهره‌گیری از انقلاب علمی پس از سال‌های ۱۹۵۰ و تحولات بزرگی که در نظریه‌ی دموکراسی روی دادند، تأثیرات نامطلوب آن را سپری نماییم، قادر نخواهیم بود شانس بزرگ دموکراتیزاسیون و آزادی اندیشه را به نحوی مطلوب به کار بگیریم.



کتاب مسائلی شخصیت‌های در کردستان (پیشی دهیم)

ترجمه و ویراسته‌ی عبدالکلام لوجالان

مترجم و ویراسته‌ی لوجالان

اگر شخص در برابر معیارهای معمولی مقاومت را پیشه سازد و از این معیارهای مرسوم گذار نماید، می‌تواند به اندیشمندی بزرگ، هنرمندی بزرگ، اخلاق‌گرایی بزرگ، سازمان‌دهنده‌ی بزرگ و پراکتیسیست مبدل گردد. اما باز هم باید اذعان داشت که این بزرگی بدون محدودیت نیست. مرز بزرگی شخص را جامعه‌ی آینده تعیین می‌کند؛ بطور خلاصه هر اندازه جامعه‌ی آینده باعظمت باشد، به همان میزان بر عظمت شخص نیز افزوده می‌شود. این شخصیت چه از میان نیروهای تولید، چه از میان روابط تولید و چه از میان روابط سیاسی ساختار فوقانی برخاسته باشد، تضادهایی - چه منفی و چه مثبت - که در متن جامعه‌ی نوین نمایان خواهند شد، در وی نیز بازتاب خواهند یافت. سطح پیشرفت تضادها و چالش‌های جامعه‌ی آینده، در تضادها و چالش‌های شخصیتی نیز نمود می‌یابند، به‌علاوه می‌توان ابعاد جنگ طبقاتی را در جنگ میان شخصیت‌ها مشاهده نمود. از این نظر می‌توان گفت افراد به اندازه‌ی آن که جامعه‌ی آینده را با همه‌ی ابعادش در شخصیت خود ملموس و محسوس نمایند به همان اندازه قادر خواهند بود به سطح شخصیت‌های برگزیده‌ای که در ایجاد جامعه‌ی نوین تأثیرگذار بوده‌اند، ارتقاء یابند. به تناسب تحقق پدیده‌ای که انقلاب عنوانش می‌کنیم و سرنگونی قدرت واپس‌گرای سیاسی از راه خشونت و تحقق دولت و روئینای جامعه‌ی نوین می‌توان از عظمت انقلابی‌گری و اقدامات موفق اشخاص مذکور و سازمان‌هایی که ایجاد نموده‌اند، بحث نمود. آنچه می‌بایست طبقه‌ی دارنده‌ی قدرت و نمایندگانش از این پس به انجام آن مبادرت ورزند، تقویت و گسترش زیربنای جامعه [نوین] - که در بطن جامعه‌ی قبلی رشد نموده - به شکلی مناسب و مسلط گرداندن تدریجی آن بر ساختار جامعه‌ی قبلی می‌باشد. پس از اتمام این مرحله که سال‌های انقلاب می‌باشند، مرحله‌ی انقلاب در جامعه خاتمه یافته و جای خود را به مرحله‌ی پیشرفتی طبیعی می‌دهد. در مرحله‌ی نوین، انقلاب‌های علمی و فناوری در دستور کار قرار می‌گیرند. همگام با چنین تغییراتی، شخصیت‌ها و سازمان‌های بزرگ مراحل انقلابی، جای خود را به افراد و سازمان‌های معمولی جامعه می‌دهند. در این مراحل دیگر نمی‌توان حتی از نقش تعیین‌کننده‌ی اشخاص هم بحث نمود. زیرا اشخاص به یکی از دندانه‌های چرخ نظام نوین مبدل شده و وظیفه‌ی اساسی‌شان آن است که شرایط را جهت کارکرد نظام موجود و تداوم آن به شکلی تکاملی فراهم نمایند. همچنین سازمان‌هایی که نظام قبلی را رو به زوال برده‌اند، در جامعه‌ی نوین به سازمان‌هایی متحول می‌شوند که وظیفه‌شان ایجاد شرایط جهت کارکرد سالم نظام می‌باشد. در جامعه‌ی نوین نیز برخی افراد پیشاهنگ و خلاق نمود یافته و کارهای مهمی را انجام می‌دهند. اما غیرممکن است که بتوان در این افراد تحول بنیادین یعنی ویژگی‌های افراد مورد بحث در مراحل انقلابی را مشاهده کرد. گاه‌ا افرادی که شاهد مراحل شکوهمند انقلابی بوده‌اند، به سادگی نظام بعد از انقلاب پی می‌برند و این امر در آنان شکست خیال‌ها و آرزوهایشان را تداعی می‌کند. این وضعیت به‌ویژه در شخصیت‌های بزرگی که مهر خویش را بر مراحل انقلاب زده‌اند، بسیار مشهود است. آنان به معیارهای معمولی نظام فعلی عادت نکرده و این معیارها را بی‌نهایت محدود، ساده و سطحی می‌بینند. آنچنانکه برخی از آنها بجای جایگیری در مناسبات [نظام موجود] ترجیح می‌دهند که بزرگ‌منش مانده و با اشتیاقی بسیار مرگ را می‌پسندند. می‌توان در تاریخ با نمونه‌های بسیاری از این دست مواجه شد.

۱- دیدگاه‌های مربوط به خشونت، تشکیل دولت و نظایر آنها مربوط به دوران پیش از پارادایم نوین رهبر آپو می‌باشند و اینک وی و جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد از آن متدها گذار کرده‌اند.

اورمیة، در چنگال مهندسی دموگرافیک

ب. ر. بریتان

خلق کورد آشنا شده است. به همین دلیل دولت هم در راستای استیلای کامل بر خلقمان و هم با هدف فروپاشی بافت اخلاقی و عدم جای‌گیری آن در صفوف مبارزات به سیاست‌های مختلفی همچون ترویج فحشا، اشاعه‌ی مواد مخدر و مهمتر از همه سیاست زیست‌قدرتی متوسل شده است. می‌توان اذعان نمود که طی چند سال اخیر این سیاست‌ها تا حدودی موفق هم بوده است. چرا که در میان همین توده‌ی مردم شاهد رشد تیپ شخصیتی‌ای می‌باشیم که به راحتی تن به مزدوری، بسیجی شدن و جاش شدن می‌دهد و از این کار هیچ ابایی هم ندارد. اگرچه در یکی دو دهه‌ی اخیر شاهد شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط در منطقه بودیم و مواردی چون فردگرایی، گریز از واقعیت اجتماعی، اپورتونیسیم (فرصت‌طلبی)، میانه‌روی و عدم پایبندی به اخلاق اجتماعی از خصیصه‌های این طبقه می‌باشد اما علاوه بر این موارد نکاتی چند را نیز می‌بایست در رابطه با این طبقه‌ی نوظهور عنوان کرد. اگر با تاریخ شکل‌گیری طبقه‌ی متوسط در جهان آشنا باشیم، بی‌درنگ می‌توانیم پی ببریم که برای شکل‌گیری این طبقه شرایطی لازم است تا بتواند نمود یابد. اما در شرق کوردستان و به‌ویژه در اورمیة که موضوع بحث ماست هرگز چنین شرایطی وجود نداشته است. آنچه که جالب به نظر می‌رسد این است که وقتی به‌خوبی این طبقه را مورد مذاقه قرار می‌دهیم پی می‌بریم که آمیزه‌ای است از پس‌مانده‌های فئودالیسم به‌علاوه‌ی وضعیت روحی و روانی یک خرده‌بورژوا. شخصیت حاصل از چنین آمیزه‌ای نیز درست به‌سان تخته‌پاره‌ای است در میان امواج ملامت. به این سو و آن سو در حرکت است. گاهی از یک انقلابی انقلابی‌تر است و گاه نیز در اوج محافظه‌کاری و ترس از هرگونه تغییر و از دست دادن منافع خویش. این شخصیت نه این سو را ترجیح می‌دهد و نه آن سو را و همیشه در میانه قرار دارد. به همین دلیل هم نمی‌توان به هیچ وجه به او اعتماد نمود. این طبقه عموماً در شهر سکونت دارد. وضعیت زنان در این طبقه جالب‌تر است. از نظر جایگاه شاهد هیچ‌گونه تغییر بنیادینی در مورد زنان نمی‌باشیم. تنها چیزی که تغییر کرده مکان (از روستا به شهر) و تغییر لباس (پوششی که زنان جامعه‌ی حاکم به کار می‌برند) بوده است. از نظر ذهنیتی تغییری حاصل نشده است. در یک جمله فئودالیسم در قالب و پوشش طبقه‌ی متوسط همچنان ادامه دارد. در رابطه با وضعیت قشر روشنفکر که در چند سال اخیر رو به فزونی نهاده نیز می‌توان اشاره کرد. یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های بخش اعظم این قشر گریز از واقعیت اجتماعی خویش و پشت کردن بدان است. این قشر آنچنان که باید درد جامعه‌ی خویش را درک نکرده و چندان تعهدی نسبت بدان ندارد. تنها دغدغه‌اش این است که چگونه می‌تواند به یک فارس و یک ترک خوب و مطلوب مبدل گردد. در اصل حتی نمی‌توان به آن قشر روشنفکر هم گفت چرا که چیزی در چپته ندارد و پا در هواست. دولت‌های مرکزی همیشه سعی داشته‌اند تا یک شخصیت آذری برده و گوش‌به‌فرمان را در اورمیة ایجاد نمایند و بدین ترتیب هم خلق آذری را در برابر دولت مرکزی تابع سازند و هم آن را در برابر خلق کورد و دیگر خلق‌هایی که در اورمیة زندگی می‌کنند به کار بگیرند. این سیاست تفرقه‌اندازی میان خلق‌ها و تشدید گرایشات نژادپرستانه تأثیرات منفی بسیاری در این منطقه برجای گذاشته است. هیچ‌کدام از راهکارهای سنتی، دولت‌محور و ملی‌گرایانه (نظیر فدرالیسم) قادر به حل مسایل خلق‌های اورمیة و به ویژه خلق‌های آذری و کورد نمی‌باشد. یگانه راه

ادامه در صفحه‌ی ۱۰

تا حدودی انسجام و استقرار لازم را از دست داده است. موردی که بسیار برجسته می‌نماید این است که فئودالیسم چنان در فرهنگ این منطقه ریشه دوانیده است که چندان به آسانی نمی‌توان اثرات نامطلوب آن به‌ویژه دگماتیسم (جزم‌گرایی) حاصل از آن را از شخصیت زدود. فرهنگ خان و خان‌نشینی هنوز که هنوز است اگرچه به صورتی سمبولیک به حیات خویش ادامه می‌دهد. از مهمترین و مخرب‌ترین نتایج این فرهنگ این است که از تشکیل ذهنیت، اندیشه و اراده‌ی آزاد ممانعت می‌کند. به همین جهت شخصیتی را شکل می‌دهد که همواره از خلاقیت به‌دور بوده و از این امر هراس دارد. این شخصیت همواره پای در مسیری می‌نهد که آغاز و پایان آن مشخص است. از تغییر می‌هراسد و فوق‌العاده محافظه‌کار و بسته است. از سویی خود فرهنگ خان و بیگ‌نشینی نیز گاهی به ابزاری برای تأثیر، نفوذ و جهت‌دهی مردم کورد از سوی دولت مبدل شده است که این امر نیز موضوعی است جداگانه، نیازمند آسیب‌شناسی و خارج از حوصله‌ی این مقاله. از نقطه‌نظر اجتماعی در اورمیة همواره شاهد وجود دو طبقه بوده‌ایم. طبقه‌ی اول را اقلیت خان‌ها و بیگ‌ها تشکیل می‌دهند که امروز جز پوسته‌ای چیز دیگری از آنها برجای نمانده است. اگر که هنوز هم شاهد حضور آنها در صحنه‌ی اجتماعی منطقه هستیم این امر به عوامل مختلفی من جمله ناآگاهی، عدم رشد تفکر انتقادی، دگماتیسم، عدم وجود روشنگری و روشنفکری انقلابی و من جمله سیاست‌های دولت در راستای جهت‌دهی خلق از سوی این قشر برمی‌گردد. حتی هنگامی که سیاست‌های کلان نظام در این منطقه - که از جایگاهی استراتژیک برخوردار است - را نسبت به دیگر مناطق شرق کوردستان مورد و اشکافی قرار می‌دهیم، به راحتی می‌توانیم به این مورد پی ببریم که سطح بسیار پایین آموزش و امکانات ضعیف آموزشی در این منطقه سیاستی دولتی است که به شکلی آگاهانه و عامدانه از سوی نظام عملی می‌گردد. با این سیاست دولت با یک سنگ دو گنجشک را می‌زند. از سویی مانع از شکل‌گیری تفکری نوین می‌شود و روشنفکری و روشنگری را در سطح بسیار پایینی نگه می‌دارد و به حضور، تأثیرگذاری و جهت‌دهی از پیش تعیین‌شده‌ی جامعه‌ی کورد از سوی قشر فئودال مجال می‌دهد؛ از طرف دیگر نیز مابین این منطقه و دیگر مناطق شرق کوردستان چنان تبعیضی قایل می‌گردد که خود این تبعیض مبدل به جدایی و از بین رفتن انسجام جامعه‌ی شرق کوردستان می‌گردد. طبقه‌ی دوم در اورمیة شامل توده‌ی مردم است که از طریق کشاورزی، کارگری، کولبری و قاچاق در مناطق مرزی به امرار معاش می‌پردازند. دولت با نفوذ در این عرصه‌ها و اجرای فوق‌العاده برنامه‌ریزی‌شده‌ی سیاست زیست‌قدرتی از هر راه ممکن درصد و وابسته‌سازی خلق کورد در این منطقه به خویش برآمده است. زیرا پتانسیل موجود در شخصیت کورد همیشه دولت را دچار ترس و هراسی بزرگ کرده است. در مقایسه با دیگر مناطق شرق کوردستان به راحتی می‌توان اورمیة را میکرومدل سیاست‌های زیست‌قدرتی دولت عنوان کرد. اینکه چرا این سیاست نیرومندان در این منطقه عملی شده به عوامل مختلفی بستگی دارد که مهمترین آنها بافت اخلاقی، اجتماعی است. همانگونه که در بالا هم بدان اشاره شد میزان آمیختگی خلق کورد منطقه با نظام دولتی در سطح بسیار پایینی است و مردم همواره از راه‌هایی که بدان اشاره شد به امرار معاش پرداخته‌اند. از دیگر سو اورمیة یکی از مناطقی بوده که زودتر از سایر مناطق کوردستان با جنبش آزادی‌خواهی نوین

در این جستار سعی خواهیم کرد به صورتی هر چند اجمالی به تحلیل تیپ شخصیتی شکل‌گرفته در اورمیة بپردازیم. تیپ شخصیتی‌ای که فوق‌العاده بیمار به نظر می‌رسد و ریشه‌کن کردن این بیماری که در شالوده‌ی آن مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و از همه مهتر عامل بحران هویتی نهفته است، نیاز به درکی ژرف، عزمی راسخ و انقلاب ذهنیتی دارد. همواره شخصیت را مجموعه‌ای از عوامل نسبتاً ثابت دانسته‌اند که تا آخر عمر بر رفتار انسان تأثیر می‌گذارد، اما جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد در پرتو فلسفه‌ی اپونستی این یک را نیز به اثبات رسانیده که شخصیت کورد از پتانسیل بازآفرینی خود برخوردار است. شخصیت کورد در آسیاب انقلاب دوباره شدن و بازآفریدن خویش را تجربه کرده و نشان داده که می‌توان خویش را سوزاند و از خاکستر برجای‌مانده که عاری از هرگونه بیماری و پلیدی است دوباره سربرآورد و صفحه‌ای نوین را در دفتر زندگی رقم زد. شخصیت شکل‌گرفته در سرزمینی مستعمره از بیماری‌های بسیار رنج می‌برد و صد البته اگر این سرزمین کوردستان باشد این بیماری‌ها مضاعف می‌گردند و مساله هرچه بیشتر بغرنج‌تر. زیرا برای بسیاری از کسانی که در این سرزمین زندگی می‌کنند هنوز این مورد که کوردستان یک مستعمره است، جزو مجهولات می‌باشد. سرخوردگی، ضعیفگی آنها به صورتی فوق‌العاده ژرف، عدم اعتماد به نفس، فرار از واقعیت خویش، از خودبیگانگی و... از عمده‌ویژگی‌های شخصیت شکل‌گرفته در سرزمینی مستعمره می‌باشند. این ویژگی‌ها را کم‌تایی می‌توان در همه‌ی بخش‌های کوردستان اما با درجات متفاوت مشاهده نمود. شرق کوردستان نیز به هیچ وجه از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. سیاست‌هایی را که علی‌الخصوص نظام جمهوری اسلامی در طول سه دهه‌ی اخیر در شرق کوردستان اجرایی کرده از شهری به شهری دیگر و از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر متفاوت بوده است. در این خصوص نظام جمهوری اسلامی فوق‌العاده پراگماتیست (عمل‌گرا) بوده و حتی به یقین می‌توان گفت ماکیاولیستی رفتار نموده و در راستای نیل به اهداف پلیدش که همانا به تحلیل بردن شخصیت و فرهنگ کوردها بوده، همه‌ی ابزارها از اشاعه‌ی فحشا، ترویج فرهنگ (بی‌فرهنگی) بسیج و بی‌اخلاقی گرفته تا مزدورسازی و سیاست زیست‌قدرتی (فقیر و گرسنه نگه داشتن جهت ایجاد سلطه) را به کار برده تا بتواند کورد و کوردستان را از پای درآورد. بارزترین نمونه سیاست‌هایی است که نظام در مورد مناطق کرمانج به اجرا درمی‌آورد، مناطقی که از اورمیة در جنوب آغاز تا ماکو در شمال امتداد می‌یابند و اساس و شالوده‌ی آنها را ایجاد تفرقه میان بخش‌های مختلف شرق کوردستان تشکیل می‌دهد. اگر بخواهیم کمی در مورد اورمیة و فرهنگ خلقمان در این منطقه و خصوصیات آن بحث کنیم می‌توان به صورتی عمده به برخی از این خصوصیات اشاره نماییم. اورمیة یکی از مناطقی است که فرهنگ عشیره‌ای هنوز هم در آن سراپاست و به رغم تمامی موانع به حیات خویش ادامه می‌دهد. فرهنگی که چندان به دولت و ساختارهای آن آلوده نشده است. اگرچه عشیره و فرهنگ عشیره‌ای را می‌توان نمود بارز حیات دموکراتیک، اخلاقی و سیاسی برشمرد اما این فرهنگ نیز در طول یک پروسه‌ی زمانی نسبتاً طولانی با فئودالیسم (نظام ارباب-رعیتی)، اقتدار، زندگی شهری، تشکیل قشر طبقه‌ی متوسط درآمیخته و به میزان زیادی انسجام خویش را از دست داده است. به موازات چنین امری شخصیت شکل‌گرفته در چنین فضایی نیز

صیغه، فروش زن در قصاب‌خانه‌ی دفاتر ازدواج موقت

قاضی آواره

معرفی می‌نمایند و برای مرتکبین این اعمال کیفرهای سنگین مقرر می‌دارند و از سویی دیگر خود دولت به شیوه‌های علنی و رسمی اقدام به این کارها می‌کند. مرزهای حرمت را می‌شکنند و ارزش‌های انسانی را به باد تمسخر می‌گیرند. ستادهای امر به معروف و نهی از منکر درست می‌کنند، به اصطلاح پلیس اخلاق را در خیابان‌ها مستقر می‌نمایند. برای اینکه به قول خودشان جلوی فحشا و منکرات را بگیرند این همه دم و دستگاه عریض و طویل و هزینه‌بر تاسیس می‌نمایند. ولی خود رسماً منکرات را رواج می‌دهند و موازین اخلاقی را زیر پا می‌گذارند. به وقت خود در دادگستری شاهد و ناظر آن بودم که چگونه دختر جوانی را تنها به جرم اینکه موی سرش را رنگ نموده و یا اینکه اندکی از موهای سرش از زیر روسری نمایان شده‌اند را به دادگستری کشانده، برایش سوءسابقه درست کرده و هزاران دردسر و مشکل برایش درست کرده‌اند! ولی حال می‌بینی خود دولت، امکانات و جوی فراهم می‌آورد که دختران جوان بروند در دفاتر صیغه اسم خود را قید نموده و خود را برای ارتکاب فحشا آماده معرفی نمایند. هم فحشا را رواج می‌دهند و هم اخلاق، معنویات و ارزش‌ها را از بین می‌برند. دولت، هم با کرامت زن بازی می‌کند و هم از آن نیز به عنوان منبع درآمد استفاده می‌کند. کجای این امور با اخلاق، اسلام و انسانیت سازگارند. حکومت اسلامی این اعمال را چگونه می‌تواند توجیه کند؟! در ایران زن تنها در معرض سنگسار و اعدام و تجاوز جنسی نیست، بلکه همان‌گونه که اشاره شد در معرض قتل عام فرهنگی و تجاوز به معنویات، فکر و ارزش‌های انسانی قرار دارد. زنان و کل جامعه و همه‌ی اقشار اجتماع نه تنها در برابر اعدام و سنگسار زنان بلکه باید در برابر اعمالی نظیر صیغه و ازدواج موقت هم مبارزه‌ای گسترده انجام دهند. به نظر من باید صیغه حرام اعلام شده و رواج‌دهندگان امر صیغه و مراکز و دفاتری که به این امر مشغولند مورد هدف جوانان انقلابی قرار گیرند. زیرا آن مراکز، رواج‌دهندگان فحشا، آخوندها و دفاتری که به این امر می‌پردازند نیز مروجین فحشا می‌باشند. نباید در برابر این بی‌حرمتی و کرامت‌شکنی ساکت ماند. نباید به جمهوری اسلامی اجازه داد تا به زنان و جوانان که نیروی شادابی، بالندگی و رشد جامعه می‌باشند این‌گونه حقارت روا دارد. جمهوری اسلامی با رواج چنین اعمالی می‌خواهد بگوید که شما و کل جامعه ملک من هستید و من می‌توانم هرگونه که مصلحت بدانم از این ملک استفاده نمایم. هم صیغه را رواج می‌دهد و هم کسب درآمد می‌کند و هم حقارت می‌کند. این اعمال انسان‌ستیزانه است. نباید به حکومت ایران اجازه داد بیش از این با ارزش‌های انسانی بازی کند و حرمت‌شکنی نماید. نباید اجازه داد دولت، زن را قطعه‌قطعه کرده و در قفسه‌های دفاتر صیغه به معرض فروش بگذارد. برای همین لازم است مطبوعات آزاد، روشنفکران و جوانان آزادی‌اندیش و انسان‌دوست هرچه‌بیشتر نسبت به آگاهی‌دادن به جامعه و روشن نمودن جنبه‌های کربیه این‌گونه اعمال اقدام نمایند. دیگر باید به دولت ایران گفت بس است و پایت را بیش از این دراز نکن و بیش از این با مقدسات مردم بازی نکن. لازم است خانواده‌ها در این مورد هوشیار باشند. علی‌الخصوص جوانان باید مراکز و دفاتر ازدواج موقت و دست‌اندرکاران این عمل قبیح را مورد هدف قرار دهند و به حکومت بفهمانند که زنان و جوانان و جامعه ملک تو نیستند تا بتوانی هرگونه که خواستی مورد بهره‌برداری قرار دهی.

سوءسابقه برای آن نموده و مجازات‌های دیگری در حق آنها اعمال می‌نمایند. این از یک سو و از سوی دیگر چنانچه در سند مورد اشاره هم ذکر شده است صیغه و ازدواج موقت امری شرعی و قانونی تلقی شده است. یک بام و دو هوا نه یک بام و چند هوا؛ در جایی بحث از حرمت زنان می‌نمایند و در جایی دیگر فتوی به حلال کردن و مشروع کردن زنا داده می‌شود؟! پرواضح است نابسامانی‌های کنونی جامعه‌ی بشری و سرگردانی انسان، ناشی از دیدگاه کالانگرا‌های است که در حق انسان صورت می‌پذیرد. کالا بی‌جان است! کالا مصرف می‌شود و قیمت و بها دارد. کالا قابل خریدوفروش و معامله است! کالا پس از مصرف نابود می‌شود و بی‌اثر می‌گردد. این دیدگاه است که انسان را سوپر کامپیوتر کرده است و او را از عاطفه و احساسات انسانی دور ساخته است. صیغه تنها تجاوز جسمی به زن نیست بلکه تجاوز فکری، فلسفی و اجتماعی هم است. صیغه حقارت به زن و نهایتاً حقارت به جامعه است. صیغه فروختن زن و فروختن جامعه و بازی با ارزش‌های اخلاقی است. جمهوری اسلامی با خط مشی قرار دادن اسلام سیاسی و میانه‌رو در صدد آن است که با متاع نمودن زن و در معرض معامله و خریدوفروش قرار دادن زنان، از سویی پایگاه و جایگاه رفیع زن را مورد هجوم قرار دهد و نهایتاً او را به کالایی بی‌ارزش مبدل نماید، از سوی دیگر با دست‌آویزی بدان کل جامعه را ضعیفه کرده و در خدمت اهداف نانسانی و ضدبشری خود قرار دهد. پس می‌توان گفت حمله به زن، مخصوصاً رواج صیغه، اساساً حمله به جامعه و در واقع متاع نمودن کل جامعه است. وقتی جامعه به متاع و کالایی برای ارضای شهوات و خواسته‌های نفسانی تبدیل گشت آنوقت دیگر صحبت از اخلاق و ارزش‌های اخلاقی دروغ و مضحکه‌ای بیش نخواهد بود. هدف دیگر جمهوری اسلامی از رواج دادن صیغه و ترویج آن مشغول ساختن جوانان به امور جنسی و پرداختن آنان به عیش و نوش و فراموش کردن مشکلات اساسی است. جوانی که همیشه در فکر ارضای شهوات و جستجوی راههای نیل به آن باشد - که جمهوری اسلامی با رواج صیغه آن را برایش سهل گردانیده است - دیگر فرصت و امکانی برای او باقی نخواهد ماند که به حل مشکلات اساسی خود بپردازد و دام‌های تنیده‌ای که پیرامونش را احاطه کرده‌اند بگسلد و از آنها رهایی یابد. حکومت ایران با چنین کارهایی جامعه را به ابژه‌های جنسی تبدیل می‌نماید. انسانی که رهبر آپو او را میکروکوسموس و قرآن او را خلیفه‌ی خدا معرفی نموده است، به موجودی شهوانی که گویا تنها هدف از خلقش ارضای شهوات می‌باشد تبدیل می‌نماید. حال اینکه انسان صورت تجسم‌یافته‌ی خداوند است و اهداف والا و عالی‌های دارد که اساسی‌ترین آنها نیل به حقیقت و برقراری عدالت می‌باشد. از این دیدگاه می‌توان عملی صیغه را آفت حقیقت کرامت انسانی دانست. اسفناک‌تر و وحشتناک‌تر آن است که همچنان که در متن سند ارائه‌شده می‌بینیم جمهوری اسلامی صیغه را به‌عنوان منبع درآمد برای افراد محسوب نموده است و هرکدام از طرفین صیغه ازدواج موقت باید بابت این کار خود به دولت مالیات بپردازند. آیا این عمل قوادی نمی‌باشد. پیداست که خود قوادی است و دولت ایران، قوادی بیش نیست. اینجاست که نقاب از چهره‌ی سردمداران جمهوری اسلامی برمی‌افتد و چهره‌ی دوروی آنها بیش از پیش آشکار می‌گردد. از سویی دم از حلال و حرام و محرمت می‌زنند، از سویی در قوانین خود تن‌فروشی، قوادی، درآمد نامشروع را حرام و گناه

بر اساس یکی از اسناد رسمی که از سایت‌های اینترنتی هم پخش شده است جمهوری اسلامی ایران اقدام به مشروعیت‌بخشی و رسمی نمودن فروش جسمی زنان تحت نام صیغه نموده است. پیداست چنین اقدامات و فتوایی مخالف نص صریح اسلام محمدی یا اسلام مدینه می‌باشند. چراکه اسلام راستین بحث از اخلاق می‌کند به طوری که در قرآن صراحتاً مأموریت پیامبر را با این عنوان ذکر نموده است: «انی لاتمم المکارم الاخلاق» یعنی ای پیامبر من شما را برای کامل کردن اخلاق مبعوث گردانیدم؛ وظیفه‌ی تو رواج موازین اخلاقی است. چنین مواردی، بی‌اخلاقی آشکار می‌باشد چراکه اولین مبادی و مبانی اخلاقی را احترام به انسان و حفظ کرامت و ارزش‌های والای انسانی معرفی نموده‌اند. پرواضح است خود اخلاق به معنای کرامت و حرمت از ارزش‌هاست. زن و مادر از جمله ارزش‌های بشری هستند که باید همواره متعالی و بلندمرتبه نگه داشته شوند. زن و مادری که پیامبر در حق او گفته است: بهشت زیر پای مادران است. یعنی بهشت را به مادر دهند و مادر است که میراث‌دار و نگهدارنده بهشت راستین است. مادر با بهشت مترادف شده است. یا اینکه آزادی زن، آزادی جامعه است. باز هم میزان و ترازو، زن است. اوست که با آزادی او، جامعه‌ای آزاد و با بردگی او، جامعه‌ای برده ایجاد می‌شود. ولی برعکس می‌بینیم که جمهوری اسلامی از راه مشروع کردن صیغه چگونه بر زن می‌تازد و چگونه او را از مقام و مرتبه‌ی والای مادری به پائین کشیده و او را مانند کالایی خوردنی و پوشیدنی در معرض خریدوفروش قرار می‌دهد و برایش قیمت و بها تعیین می‌نماید. کجای این عمل با موازین اخلاقی سازگار است. آیا این بی‌حرمتی آشکار به زن و مقام مادر نیست. آقای رئیس‌جمهور در یکی از برنامه‌های رادیو و تلویزیونی اش اشاره نمود که در جایی که زن نباشد اخلاق هم نیست، زندگی هم وجود نخواهد داشت. آیا تعیین کردن قیمت برای زن و او را در معرض معامله قرار دادن و روی جسم و زیبایی‌های جسمانی او قیمت و بها تعیین کردن و او را به سطح یک کالای مادی تنزل دادن، نیست نمودن و نابود کردن زن نیست؟! پیداست همچنان که هر کالایی پس از مصرف شدن از بین رفته و اثری از آن باقی نخواهد ماند در این نگرش و دیدگاه هم پس از مورد استفاده قرار دادن زن در مدتی که در قرارداد صیغه طرفین تعیین می‌نمایند، مرده محسوب می‌گردد و هیچ‌و‌پوچ می‌شود. مصرف می‌شود و از بین می‌رود. صیغه‌های چندساعته و چندروزه و چندماهه که در متن سند به آن اشاره شده است منطق «استفاده کن و دور بباندا» مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را در اذهان متبادر می‌نماید. هر چیز کالااست و کالا هم پس از مورد استفاده قرار گرفتن دور انداخته می‌شود و ارزش خود را از دست خواهد داد. متأسفانه در این نگرش هم همین منطق و همین دیدگاه به خوبی قابل دیدن و فهمیدن می‌باشد. اسلام با استفاده‌ی کالایی از انسان مخالف است، با انسان‌فروشی و تن‌فروشی مخالف است تا جایی که زنا را از جمله گناهان کبیره معرفی کرده است. جمهوری اسلامی از طرفی زنا را گناه کبیره محسوب و مطابق قانون جزایی ایران مرتکب مورد مجازات قرار می‌گیرد و از سویی هم با تبلیغ کردن صیغه و ازدواج موقت، اقدام به مشروع نمودن زنا می‌نماید. مطابق مقررات قانون جزایی ایران: هر زن و یا مرد متأهلی که اقدام به زنا نمایند کیفرش سنگسار است و حتی پا فراتر گذاشته و تنها به خاطر بدحجابی و یا بی‌حجابی زنان را به دادگستری‌ها می‌کشانند و اقدام به تشکیل پرونده‌های

تجاوز یعنی خیانت به زندگی

برگرفته از مانیفست تمدن دموکراتیک (جلد چهارم کتاب بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن دموکراتیک) اثر رهبر آپو

فرهنگ سومری به شکلی جالب قابل مشاهده است. ازدواج و نهاد خانواده در طول تاریخ تمدن، تحت تأثیر مدل خاندانی توسعه می‌یابد. ازدواج متکی بر تعادل نیروی مرد- زن بصورت محدودتر صورت می‌گیرد. چون مدل خاندانی بعنوان ایدئولوژی و انحصار قدرت مردسالار پذیرفته شده و یا قبولانده می‌شود، ازدواج‌هایی که عموماً رواج می‌یابند، ناچار از شناخت اتوریت‌های پدر هستند. خلاصه اینکه این‌ها میکرو نظام‌های اتوریت‌ه و استثمارگری هستند که طبیعی نبوده بلکه ساختگی هستند. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی این نظام را هر چه بیشتر توسعه داد. تنظیماتی که در حوزه‌ی حقوق به نفع زنان انجام گرفتند، از ایجاد برابری ضمنی بدور هستند. می‌توان ازدواج را بعنوان نهادی تعریف نمود که با مهر تمدن ایجاد گشته و مردسالاری و جنسیت‌گرایی اجتماعی در آن مشروعیت بخشیده می‌شوند. شایع‌ترین صورت انحصار هیرارشی، قدرت و دولت و شکل بازتاب آن بر واحدی است که کیفیت سلول جامعه را دارد. بین ماهیت و ظاهر و مشروعیت بخشی آن یک چالش پنهان وجود دارد. در حکم نهادی است که از طریق زنان، بردگی عمومی جامعه را به بهترین وجه استتار می‌نماید. با بنیاد کار قرار دادن مرحله‌ای که با «ضعیفه» نمودن (به انحطاط کشیدن، به پستی کشاندن، تبدیل نمودن به ضمیمه‌ی مردان) زنان آغاز می‌گردد، جامعه را نیز گام به گام به ضعیفه تبدیل می‌نمایند. بردگی مردان پس از ضعیفه نمودن زنان و همیشه بصورت مختلط با آن ایجاد گردیده است. بردگی و ضعیفه‌گی که بر روی زنان انجام گرفته و نتیجه گرفته شده است، بعدها به مردان و طبقات ستم‌دیده قبولانده شد. این مرحله که همراه با تمدن ایجاد شده است، با مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به اوج خویش رسیده است. فاشیسم در مرحله‌ی ضعیفه نمودن جامعه، دارای معنای ویژه‌ای می‌باشد؛ بیانگر جامعه‌ای است که تسلیم گرفته شده است. مدرنیته بیانگر عموم جامعه‌ی ضعیفه‌ای است که عقیم گردانده شده، قابلیت دفاع خویش را از دست داده و همگان را در آن به زن و مرد یکدیگر تبدیل گردانده‌اند. اندوخته‌ی استثمار یافته‌ی سرمایه، نیازمند چنان یورشگری و بربریتی است که به جامعه‌ای از نوع دیگر فرصت [براز وجود] نمی‌دهد. حوزه‌ای است که بردگی و تجاوز تحت نام ناموس هم مشروعیت داده شده و هم عمیقاً اجرامی گردد. وضعیتی که نقاب مدرنیته را کنار می‌زند، باز هم وضعیت ورشکستگی نهاد خانواده می‌باشد. ورشکستگی خانواده در تمدن غرب، تنها ضعف پیوندهای اجتماعی را نشان نمی‌دهد؛ بلکه چالشی که با جامعه دارد و ژرفای بحران و وضعیت کائوتیک را نیز نشان می‌دهد. همانگونه که بردگی زنان سطح بردگی اجتماعی را تعیین می‌نماید، وضعیت کائوتیک موجود در روابط زن- مرد نیز چالش مدرنیته‌ی کاپیتالیستی امروزین و وضعیت کائوتیک آن را بازتاب می‌دهد.

است که اکثریت زنان، اقداماتی را که آن‌ها را به پست‌ترین اوضاع کاهش می‌دهد، همانند خصیصه‌های هویتی بنیادین زنان بازتاب داده، حتی خویش را بعنوان بخشی از بازی که بر روی آن‌ها در جریان است پذیرفته و خویش را چنان تصاحب شده می‌یابند که در بازی نمودن اشکالی نمی‌بینند. تنها از فشار و استثمار پدیده‌ای سخن نمی‌گوییم. از ارائه‌ی صدا، رنگ، جسم و ذهنیت بردگی که تا تمامی سلول‌های حیات قبولانده شده است احتراز ورزیده نمی‌شود. حتی متوجه هم نیست که پیوندش را با حقیقت اجتماعی از دست داده و به صورت [بژهای] حیاتی درآورده شده است که بر روی صحنه اجرا می‌گردد. به عبارت صحیح‌تر نمی‌تواند این امکان را بیابد. پراکنده نمودن هوای مه‌آلود تشکیل شده پیرامون زنان جهت کسب حیثیت و حقیقت حیات، اهمیت خویش را با تمامی وجود حفظ می‌نماید. این یک واقعیت است که بدون زن حیات میسر نیست اما در کنار آن، آشکار است که نمی‌توان با زنی که اینهمه وی را دچار انحطاط نموده‌اند نیز حیاتی شرافتمندانه و با معنا داشت. راه صحیح زندگی این است که با دانستن و احساس اینکه همزیستی کنونی با زن، شیوه‌ای است که همه کس و همگان را نیز در یک بردگی منحنط‌کننده مدفون می‌نماید، مسائل را حل نموده و عمل در پیش گرفت. به هیچ وجه نباید فراموش نمود که حیات بامعنی و شرافتمندانه‌ی همراه با زنان، مستلزم فرزاندگی و تعالی بزرگی است. آن‌ها که ادعای عشق دارند، باید هر لحظه بیاد بیاورند که راه تحقق آن، از فرزاندگی و تعالی مذکور می‌گذرد. برخورد از نوعی دیگر، خیانت به عشق و خدمت به بردگی است. بدون رسیدن به حقیقت اجتماعی، نمی‌توان به عشق رسید. نظام مردسالار (از تاریخ ۵۰۰۰ ق.م بدینسو رو به ترقی نهاده) که پس از نظام مدارسالار- که ادله‌های متفاوتی نشان از جریان داشتن قوی آن در فرهنگ اجتماعی خاورمیانه دارد- تحقق یافت، بیانگر نظامی است که برای اولین بار در آن فشار و استثمار اجتماعی را آزموده‌اند. یک انقلاب ریشه‌ای زن‌ستیز است که در آن حاکمیت فرزندان و اموال به مرد و پدر انتقال داده شده است. به سبب اینکه راهگشای نظام متعصب، سرکوب‌گر و استثمارگر شد، بیشتر یک ضد انقلاب است. به نظر می‌آید [نظامی با هدف] داشتن فرزندان بسیار اولین نظام ملکی بوده است. به اندازه‌ی افزایش فرزندان، داشتن نیرو، مال و مالکیت نیز افزایش می‌یابد. رابطه‌ی بین پدرسالاری و نظام خاندانی با مالکیت آشکار می‌باشد. خاندان اولین نهاد وسیع خانواده است که از کلان بزرگ‌تر بوده، به آگاهی از خویش دست یافته و با مالکیت آشنایی یافته است. اولین شکل پدرسالاری است. پس‌روی مالکیت زنان بر روی فرزندان و اموال، به موازات انحطاط آنان صورت می‌گیرد. فرهنگ ایزدانوی مادر جایش را به فرهنگ خدا- شاهان مرد می‌دهد. این رویدادها در

پرسش اساسی که باید پرسیده شود این است که چرا مرد در موضوع زن اینهمه حسود، حاکمیت‌گرا و جانی رفتار نموده و از حیات بیست و چهار ساعته در موقعیت تجاوزکارانه دست برنمی‌دارد؟ بدون شك تجاوز و حاکمیت، اصطلاحات [کاربستی در] استثمار اجتماعی بوده و کیفیت اجتماعی رویدادها را بیان می‌نمایند. عموماً هیرارشی، پدرسالاری و قدرت را تداعی می‌نمایند. ولی یک معنای عمیق‌تر آن بیان خیانت به حیات می‌باشد. پیوند پرچانه‌ی زن با حیات، می‌تواند موضع جنسیت‌گرایی اجتماعی مرد را آشکار نماید. جنسیت‌گرایی اجتماعی، بیانگر مفقود گشتن غنای حیاتی تحت تأثیر نابودکننده‌ی جنسیت‌گرایی؛ و موضع خشم، تجاوز و حاکمیت‌گرایی نشأت گرفته از آن می‌باشد. پیوند غریزه‌ی جنسی با تداوم بخشی به حیات آشکار می‌باشد. اما دیده نشده که هیچ موجود زنده‌ای دارای ذهنیتی باشد که بیست و چهار ساعت در ولع جنسی به‌سر می‌برد. آشکار است که حیات عبارت از رابطه‌ی جنسی نیست. بالعکس می‌توان گفت که عمل جنسی، نوعی لحظه‌ی مرگ بوده و به عبارت صحیح‌تر یک حمله‌ی مرگبار حیات در برابر مرگ می‌باشد. بنابراین عمل جنسی افزون، به همان میزان به معنی فقدان حیات می‌باشد. نمی‌گوییم که عمل جنسی تماماً مرگبار می‌باشد. ایده‌آل ابدی حیات را در بطن خویش می‌پروراند. اما این ایده‌آل، خود حیات نیست. برعکس، تدبیری در برابر ترس از مرگ است که می‌توان گفت ارزش حقیقتی چندانی را با خود ندارد. می‌توان سخن را اینگونه توضیح داد: تکرار چرخه‌های حیات مهم است یا خود چرخه‌ی آن بعنوان مفرد؟ در صورتی که مفرد بودن حقیقت بتواند حقیقت را تماماً بیان نماید، تکرار نامحدود چرخه دربرگیرنده‌ی معنای چندانی نخواهد بود. معنایی که در بر خواهد گرفت نیز نیاز رسیدن به «شناخت مطلق» می‌باشد. در این وضعیت هر اندازه چرخه خویش را بهتر بشناسد، به همان میزان نیاز به «شناخت مطلق» برآورده می‌شود که در اینصورت ارزش و معنای چندانی برای چرخه‌ها و بنابراین تکثیر جنسی باقی نمی‌ماند. نتیجه‌ای که می‌توان از این ارزیابی‌های کوتاه کسب نمود، این است که زن از دوران مدارسالاری بدینسو در برابر یک فشار و استثمار اجتماعی نظام‌مند و نظری قرار داده شده است. بردگی زنان چنان پیچیده و حیاتی است که قابل مقایسه با هیچ یک از اشکال بردگی نمی‌باشد. زن در تاریخ تمدن می‌تواند بصورت نسبی بازار بردگان، نهادهای کنیزی و حرمسرا را بازتاب دهد؛ ولی اعمال اجرا شده بر روی زنان در دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی چنان ازدیاد یافته‌اند که حد و حسابی را نمی‌توان برایش قائل شد. هیچ تمدنی به اندازه‌ی کاپیتالیسم زنان را به بازی نگرفته و نتوانسته استثمارش را نهادینه نماید. پدیده [ی مذکور] چنان تابع استثمار قرار داده شده

ادامه از صفحه‌ی ۸

تفیل (نقل مکان اجباری) خلق کورد و آذری برآمده است. سیاست تعریب و ترک‌سازی‌ای را که روزگاری رژیم‌های بعث و رژیم فاشیستی ترکیه در مورد کوردها اجرا کردند امروز از جانب نظام جمهوری اسلامی که دست کمی از آنها ندارد در کوردستان به‌ویژه اورمیه در حال پیاده شدن است و این می‌تواند زنگ خطری برای انسجام و یکپارچگی خلقمان در این منطقه باشد.

خلق‌های ساکن در اورمیه را تضمین خواهد نمود. به‌رغم تمامی مواردی که ذکر شد اورمیه همچنان راست و استوار ایستاده و جامعه‌ی کورد نیز مقاومت و فریاد را در شخص شهدایی چون شورش، زیلان و هیمن (حسین خضری) بر انفعال و نالیدن ترجیح داده است. سیاست‌هایی را که دولت در این منطقه به کار گرفته، بی‌نتیجه مانده‌اند. به همین دلیل هم در صدد شلیک آخرین تیرش یعنی مهندسی دموکراتیک منطقه و یا همان سیاست تهجیر (مهاجرت اجباری) و

چاره‌یابی مسایل سیاسی و اجتماعی اورمیه کنفدرالیسم دموکراتیک می‌باشد. پژاک و خلق کورد اورمیه که از حامیان اصلی جنبش آپوئیستی در شرق کوردستان می‌باشند، نه تسلیم سیاست‌های نژادپرستانه‌ی جمعیتی جمهوری اسلامی در شهر اورمیه می‌شوند و نه خود چنین رویکردی را در مقابل آذری‌ها و دیگر خلق‌های منطقه در پی می‌گیرند. کنفدرالیسم دموکراتیک در اورمیه آزادی، اراده‌ی سیاسی و فرهنگ تمام

دو تصویر، دو زندگی، یک نسل

ریوار آبدانان

که تا مغز استخوان خویش خودکامه و فاسد است. دختران فراری قی شده‌اند؛ از شکم برآمده‌ی نظامی خونخوار و ضدانسانی. دختران فراری، جوانان کراکی، مردانی که به‌طور دسته جمعی به زنان تجاوز می‌کنند، بسیجیانی که تا خرخره در خیانت فرورفته‌اند همه‌وهمه تهوع جامعه‌ای هستند که دیگر خودش نیست. همان جامعه‌ای که زیر گیره‌های فشار و سرکوب به بازیچه تبدیل شده است؛ به روزنامه‌خوان‌های «به من چه!» به تماشای‌های خونسرد صحنه‌های اعدام در ملاء عام؛ به حدقه‌هایی خالی از نگاه انسانی که فرار دختران و تجاوز را عادی می‌دانند. دختران فراری، یعنی اینکه نظام جمهوری اسلامی هیچ چیزی نمی‌تواند به دختران و پسران این مرز و بوم ببخشد جز تباهی و سقوط. دختران فراری، حکایت نسلی بربادرفته‌اند؛ حکایت زندگی‌ای نابودشده؛ تصویری ناخوشایند از جامعه‌ای که به‌هیچ‌وجه سالم و آزاد نیست.

تصویر دوم: کوهستان زاگرس با هوای پاک و پرشور مبارزه

اسلحه‌اش را به درخت بلوط تومندی تکیه داده و غرق در مطالعه‌ی کتابی است. عنوان «جامعه‌شناسی آزادی» اثر عبدالله اوجالان بر جلد سبز کتاب هویدا است. در نگاهش اراده و امید موج می‌زند. هر جمله‌ای را که می‌خواند گویی سبک‌بال‌تر می‌شود و بیشتر اوج می‌گیرد. اوج می‌گیرد و شادی پرمعنائی در قلبش می‌جوشد. چقدر خوشحال است که راه زندگی‌اش را درست انتخاب کرد. زندگی، فرصتی است برای آزادی و او نخواسته بود این فرصت را از خود دریغ کند. تارهای عنکبوتی پیرامون نتوانسته بود او را از انتخاب مسیر خود بازدارد. او می‌خواست یک دختر جوان آزاد باشد نه یک زن اسیر. او به تمام آن اسارت‌هایی که با عناوین فریبنده به وی پیشنهاد یا تحمیل می‌شدند، پشت کرده بود. او قیام کرده بود. زیرا نمی‌خواست در برابر آن همه فرومایگی و تباهی، سر فرود آورد. خواسته بود تا دختر پاک کوهستان باشد؛ آزاد، بی‌آلایش، رها... و البته امیدی برای جامعه‌اش تا از آن تباهی کشنده رهایی یابد. او گریلا شده بود تا از مرداب ضعیفگی و بردگی به سوی افق‌های روشن آزادی جاری شود. او اکنون مسئولیت عظیمی بر دوش دارد. بایستی انتقام تمام آن ستم‌هایی را که بر جامعه و هم‌جنسانش رفته است، بستاند. او نشان خواهد داد که سرنوشت دختران «فرار، خودکشی، فحشا، بردگی، عروس بی‌آینده‌ی امروز و ضعیفگی فردا شدن» نیست. می‌خواهد تا مبارز راه آفرینش «زن آزاد» باشد. او می‌تواند و به یقین خواهد توانست. زیرا به همه‌ی آنچه نظام پیدادگر جمهوری اسلامی همچون دام فریبی بر سر راهش گسترانیده، «نه» گفته است. او حاضر نشد که بگریزد؛ وادهد؛ تسلیم شود؛ حاضر نشد خود را به هیچ مردی تقدیم کند. به کوهستان‌های پاک و آزاد کوردستان آمد تا به اصل خویش بازگردد... به فرشتگی، به الهگی پاک و آزاد کوهستان. او تا شکست کامل شب و برآمدن آفتاب باز نخواهد گشت. او تا به انجام رسانیدن رسالتش که همانا مبارزه برای آزادی زن و جامعه است همچنان نبرد خواهد کرد... خستگی‌ناپذیر و پرتوان. او و هم‌زمانش حکایت نسلی‌ست پیروز؛ حکایت زندگی‌ای آزاد؛ تصویری زیبا از جامعه‌ای که به سوی حقیقت گام برمی‌دارد.

دردی را درمان نمی‌کند. گریزی اینچنینی از سر یأس و بیچارگی است و تا با عوامل خفقان‌آوری که عرصه را بر جوانان تنگ کرده‌اند مبارزه‌ای صورت نگیرد، فرار از خانه و خیابانی‌شدن تنها براه‌های خواهد بود که فرجامی ناخوشایند در انتهای آن نشسته است. دختران فراری نشان آنند که در این کشور، در این شهر، در این کوچه‌پس‌کوچه و در این خانه ارزش‌های جامعه به شدت متزلزل شده‌اند و از «آزادی» خبری نیست. دردا که آنچه دختران فراری در بیرون خانه در پی آنند نیز تنها سرابی از آزادی و رهایی است و پس. زیرا جمهوری اسلامی همه جا را آلوده و زهرآگین نموده است. آنچه در خانه یافت نمی‌شود در کوچه و بازار نیز پیدا نمی‌شود. دختران فراری، ورشکستگی همه‌ی آن تبلیغاتی است که رژیم برای «خانواده‌ی نادموکراتیک دست‌پرورده‌ی خود» می‌نماید. دختران فراری، محصول قصاب‌خانه‌ی سنت‌های واپس‌گرایانه و ساطور تیز زندگی مدرن‌اند. هم بسیاری از سنت‌های تعصب‌آمیز جامعه‌ی ایرانی و هم تجدد وارداتی آن (نوع سرمایه‌پرستش را قصد دارم حال چه در عبا‌ی اسلام سیاسی رفته باشد و چه با تی‌شرت غرب‌زدگی جلوه‌گری کند) زنجیرهایی خفقان‌آورند. پدیده‌ی دختران فراری طول و استحکام این زنجیرها را نشانمان می‌دهد. زنجیری که از خانه تا شهر کشیده شده و از آنجا تا مرزهای تقدیس‌شده‌ی ملی. فرار دختران، یعنی فرار زندگی. یعنی رخت برپستن ارزش‌های فرهنگی یک جامعه. همان جامعه‌ای که با شکل‌گیری جمهوری اسلامی، به مرزهای فرار و انتحار رسید. وقتی دختری از یک شهرستان کوچک به تهران یا کلان‌شهر دیگری می‌گریزد و در دام باندهای مافیایی و فحشا دچار فرومایه‌ترین وضعیت می‌شود، آیا می‌توان از پویایی، شادابی و شرافت جامعه سخن گفت؟ وقتی اعتیاد، این سلاح جمهوری اسلامی جهت خلع سلاح جامعه از نیروی جوانی، چنان شیوع پیدا کند که ملاک سلامت شخصیتی این باشد که انشاءالله فلان شخص به تریاک معتاد است نه به کراک (زیرا تریاک در برابر غول مواد مخدر صنعتی چیزی شده در حد سیگار!) آیا می‌توان در آن جامعه از افق‌های گسترده‌ی کمال انسانی صحبت کرد؟ وقتی دختر یا پسر جوانی از شدت بیچارگی با دستان خود به زندگی‌اش پایان می‌دهد آیا می‌توان ادعا کرد نظام خانواده‌ی سالمی در ایران وجود دارد؟ پاسخ بلاشک خیر است. جمهوری اسلامی، سمی است که خانواده‌ی ایرانی را نیز مسموم کرده است. دختران فراری یکی از نشانه‌های این مسموم‌شدگی‌اند. «دختران فراری» و «خواهران بسیجی» دو شخصیت بی‌هویت هستند که جمهوری اسلامی پرورانیده است. در یک سو دخترانی که از هر چیز جامعه و هویت خویشتن بریده و می‌روند تا خود را در خیابان‌ها بفروشند و در سوی دیگر بسیجی‌هایی که به همه‌ی ارزش‌های اخلاقی خیانت کرده و می‌روند تا در ازای مزد و مزایا خود را به نظام ولایت فقیه پیشکش کنند. در جمهوری اسلامی همه چیز بر مدار خرید و فروش می‌چرخد. جمهوری اسلامی بازار کالای انسانی است؛ بر همه چیز چوب حراج زده است. دختران فراری با چهره‌های آرایش‌کرده، چشمان گریان و خنده‌های مصنوعی‌شان را باید در کدامین طیف و کدام بخش جامعه گنجانند؟ آن‌ها پرتاب شده‌اند؛ به‌خلاف به تاریکی. دختران فراری، سیمای وحشیانه‌ی نظام زن‌ستیزی را نمایان می‌سازند

تصویر اول: کلان‌شهری دودگرفته و پریهاهو

کنار خیابان ایستاده و سعی دارد تا قیمت خود را در هیاهوی ماشین‌هایی که در کنارش ترمز می‌کنند و نگاه هره‌زی رانندگان، اندکی بالاتر ببرد. در سیمای جوانش درد فروخورده‌ی زودهنگامی نشسته است؛ و البته ترسی گنگ و کشنده. ترس در کنج چشمانش خانه کرده است اگرچه خود او بی‌خانه و آواره است. سن چندانی ندارد؛ پیداست که تازه به جمع فراریان دیگر اضافه شده است. بی‌آینده، رهاشده، بی‌پناه و البته هر آن در معرض خطر. او را با عنوان نازیبای «دختر فراری» می‌شناسند. دختران فراری پدیده‌ایست از میان صدها پدیده‌ی شوم اجتماعی که دامنگیر جامعه‌ی ایران است. جمهوری اسلامی، رژیم‌ی است که بدترین نوع مشکلات اجتماعی را پدید آورده است. سیاست‌های قدرت‌طلبانه‌ی این رژیم، جامعه را چنان در تنگنا قرار داده است که انواعی از پدیده‌های مخرب در آن به حالت امور عادی درآمده‌اند. دختران فراری یکی از همین پدیده‌هاست. در تمام دوران جنگ هشت‌ساله، زن سکوی پرتاب مردان به سوی معراج (!) بود تا نظام پایه‌های عقیدتی خود را در میان جامعه محکم سازد. و اینک دختران همان زنان در گوشه‌ی خیابان‌ها آواره و سرگردانند. نسل دختران جوان در طی این سال‌ها سیر قهقراپی دهشتناکی را طی کرده‌اند: خودباختگی فرهنگی در مدارس و دانشگاه‌ها، صیغه‌شدن، فاحشگی، اعتیاد، خودسوزی، فرار، بسیجی‌شدن و صدها نمونه‌ی اینچنینی. چند شب پیش تلویزیون در بلندگوی شوم آمار خبری خود اعلان نمود که «سن دختران فراری در ایران از ۱۶ سال به ۱۴ سال کاهش یافته است». بدین ترتیب یکی دیگر از افتخارات نظام ولایی رقم خورد! و من می‌اندیشم که آیا هولناک‌تر از این وضعیت می‌توان به چیز دیگری هم اندیشید؟ دختران فراری، پستی و تهوع‌آوربودن نظام جمهوری اسلامی را جار می‌زنند؛ با صورت‌های بزرگ کرده‌ی هراسان‌شان؛ با قیمت بدن‌های بی‌پناه و چشمانی که هیچ خبری از امید در آن‌ها نیست. نابه‌فرجام‌ترین گریز است فرار دختران؛ گریز از فاجعه‌ای به سوی فاجعه‌ای دهشت‌بارتر و غم‌انگیزتر. دختران فراری که آواره‌ی خیابان‌های کلان‌شهرهای ایران‌اند، نشانه‌های فروپاشی‌اند. نشانه‌ی بن‌بست اندیشه‌ای فرسوده و به دیگر سخن، مرده. همان اندیشه‌ای که می‌کوشد تا خود را همچنان بر سریر سلطه نگه دارد. منظور اندیشه‌ی سنتی جامعه‌ی مردمحور و پیرسالار است؛ اگرچه دیگر مرد نیز در این جامعه نمی‌تواند سالار باشد. زیرا جامعه‌ای که تا کوچک‌ترین سلول‌هایش دستخوش تباهی گردیده باشد، حتی مرد و اربابان کوچکش را نیز در میان آواره‌های ابتدال خویش خورد و آسیاب می‌کند. دختران فراری محصول مدرن این ذهنیت واپس‌مانده‌اند. اما پرسش اینجاست که دختران فراری تا به کجا خواهند گریخت؟ از خانه به مدرسه، از مدرسه به کوچه، از کوچه به خیابان، از شهرستانی دورافتاده به کلان‌شهری مثل تهران و از آنجا به کشوری که عنوان جمهوری اسلامی را یدک می‌کشد اما دهان آن تنها برای بلعیدن اراده‌ها، هویت‌ها، وجدان‌ها و اخلاقیات گشوده است. آیا دختران فراری مأمونی خواهند یافت؟ پیداست گریز از محیطی که در زیر ماسک مقدس‌نمای آن دیو تجاوز پنهان است و پناهنده‌ی بی‌هولایی که آشکارا در پی قربانی می‌گردد،

پیام گریلا:

جامعه‌ی فاقد دفاع ذاتی نمی‌تواند آزادی و شرافت خویش را پاس بدارد.
جوانان گریلا ضمانت کسب آزادی و حفظ شرافت جامعه‌ی کردستان‌اند.
برای آنکه جوانان شایسته‌ی سرزمین خود باشید به صفوف جمعیت جوانان شرق کردستان (KCR) بپیوندید.

اراده‌ی زندانیان پیکارگر پژاکی سر به آسمان می‌ساید
چوبه‌های دارت‌ان چه کوتاه است ای دشمنان آزادی!

بزرگی هر انسان به گذشت و فداکاری اوست .

از پدرم و همزبان‌هایم یاد گرفته‌ام که پیشی روی مردمان عزادار
شادی نکند . آری فقط زمانی می‌شود خندید که هلهله‌ی شادی آفرین
مردم اوج بگیرد .

چریک و مبارز لرستانی دکتر هوشنگ اعظمی بیرانوند
که در نبرد با ساواک به شهادت رسید.



طرح امنیت اجتماعی چیست؟
برنامه‌ای است ساخته و پرداخته‌ی دستگاه
اطلاعاتی، سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی
به منظور ناامن‌سازی هرچه بیشتر فضای
جامعه؛ حضور پررنگ‌تر پمپا و باتوم (عظوفت
ولایی)؛ صدور قبض‌های جریمه به بهانه‌ی
بی‌بجایی جهت آغازی هرچه بیشتر از
ملت (دزدی مشروعی ولایی)؛ کشودن
قلاده‌ی بسیبیان و انداختن آنان به جان
فلق‌الله (رأخت ناب ولایی)!